تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۸
(صص۱۰۷- ۱۴۵)

زبان دوبیتی‌های باباطاهر

آرش اکبری مفاخر*

چکیده

در این مقاله نخست نمونه‌های متنی بازمانده از زبان قدیم مردم همدان به نقل از مقدسی و قمی (سدهٔ ۴ ق) برای پی‌بردن به زبان دوبیتی‌های باباطاهر بررسی شده‌است. پس از آن دوبیتی‌های باباطاهر در دستنویس‌ها و جنگ‌های خطّی (سدهٔ ۷-۱۱ ق) و به‌پیرو آن در دستنویس‌ها و جنگ‌های آیینی اهل حقّ به زبان گورانی بازشناسی شده‌است. دوبیتی‌های باباطاهر در مجموع به دو دستهٔ ساده و مبهم تقسیم‌بندی و برای تشخیص حوزهٔ زبانی آنها ۵ دوبیتی مبهم و مشکل‌دار از دستنویس‌های جنگ *موزهٔ قونیه* (مورّخ ۸۴۸ ق) و *خلاصة الاشعار* تقی‌الدّین کاشانی (مورّخ ۱۰۰۷ ق) انتخاب شده‌است. آنگاه نگارنده برپایهٔ روش توصیفی به خوانش، شرح واژگان و معنی این دوبیتی‌ها پرداخته و به این نتیجه رسیده که زبان قدیم مردم همدان و دوبیتی‌های باباطاهر گورانی است.

کلیدواژه‌ها: باباطاهر، همدان، گورانی، فهلوی، فهلویات، دوبیتی

* مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران Mafakher2001@gmail.com

مقدّمه

باباطاهر عریان (د ۴۱۸ ق) شاعر مشهور همدانی است (نک. پورجوادی ۱۳۹۴: ۲۳، ۷۹) که دوبیتی‌های وی در بین عموم مردم و خواص از شهرت ویژه‌ای برخوردار است. زبان و گویش دوبیتی‌های وی همواره مورد توجّه و اختلاف قدما و پژوهشگران بوده‌است. قدما و تذکره‌نویسان دوبیتی‌های باباطاهر را به زبان فهلوی (شمس قیس ۱۳۷۳: ۱۱۳، ۱۶۲؛ *سفینهٔ تذکرة الشعرا*، سدهٔ ۸ ق: گ ۵۰۲)، راژی (اوحدی ۱۳۸۸: ۴/ ۲۲۰۶)[۱]، رازی (هدایت ۱۳۴۴: ۱۵۷) و راجی (آذر ۱۳۷۸: ۲/ ۸۵؛ کوکب ۱۹۰۴: ۲۲) دانسته‌اند. پژوهشگران نیز با تأکید بر فهلوی بودن زبان باباطاهر، زبان یا گویش دوبیتی‌های وی را مادی جدید یا پهلوی اسلامی[۲] (Huart 1885: 503, 507)، لُری[۳] (de Gobineao 1895: 344)[۴]، گویش گورانی[۵] (Sa'īd Khan, 1927: 40)، بادینانی، مازندرانی، بازتابی از گویش همدان، هم‌پیوند با گویش کلیمیان همدان، لکی و ...[۶] یا گردان در گویش‌های متفاوت و سرودهٔ شاعرانی چند (Hadank 1926: xxxvii-lv)[۷] به‌شمار آورده‌اند.

کهن‌ترین آثاری که بدون ذکر نام باباطاهر – تنها با توجّه به یادکرد این دوبیتی‌ها و اشعار، در جنگ‌های دیگر به نام باباطاهر و یا با توجّه به اندیشه و زبان آنها – به اشعار وی اشاره کرده‌اند، عبارتند از: *المعجم* شمس قیس رازی (تألیف پس از ۶۳۰ ق) ۳ دوبیتی (دستنویس ۷۳۹ ق: گ ۳۰ الف، ۴۸ الف)، *مجمع الفواید* جوهری تبریزی[۸] (تألیف ۶۸۰-۶۸۶ ق) ۱ دوبیتی (گ ۶۸)، *صحاح الفرس* هندوشاه نخجوانی (تألیف ۷۲۸ ق) ۱ دوبیتی (۱۳۴۱: ۷۳) و *سفینهٔ تذکرة الشعرا* (سدهٔ ۸ ق) ۱ قطعهٔ ۷ بیتی و ۵ دوبیتی (گ ۵۰۲-۵۰۵). در کنار این آثار، جنگ

---

[۱] نیز نک. اوحدی ۱۳۸۹: ۴/ ۲۴۲۸ (رازی)

[2] pahlavi musulman

[3] Loure

[۴] نیز نک. مینوی ۱۳۳۵: ۸۱-۸۵؛ ادیب طوسی ۱۳۳۷: ۱-۱۶.

[5] Gūrānī dialect

[۶] نیز نک. Heron Allen 1902: vii-xxii؛ خانلری ۱۳۲۴: ۲۶-۳۰؛ نفیسی ۱۳۲۴: ۲۲ (نیز نک. اذکایی، ۱۳۷۵: ۱۱-۱، ۷۵-۵۵)؛ اورنگ ۱۳۵۰: ۹۸، ۱۴۳؛ حسینی آبباریکی ۱۳۹۲: ۴۰-۴۲؛ غلامی ۱۳۹۹: ۴۶-۴۸؛ فیروزبخش ۱۴۰۲: ۱۹-۲۰.

[۷] نیز نک. Elwell-Sutton 1988: 296; Minorsky 1986: 840؛ اذکایی ۱۳۷۵: ۱۴-۳۳.

[۸] در کنارهٔ نسخه نام باباطاهر به خطّی دیگر آمده که احتمالاً افزودهٔ بعدی است.

موزهٔ *قونیه* گردآوردهٔ بهاءالدّین قمی (مورّخ ۸۴۸ ق) مجموعه‌ای شامل ۲ قطعهٔ ۳ و ۸ بیتی و ۸ دوبیتی با نام «قدوة العارفین باباطاهر همدانی» (مینوی ۱۳۳۵: ۵۴-۵۸)[۱]، *جامع الالحان* عبدالقادر مراغی (مورّخ ۸۱۸ ق) ۱ دوبیتی (۱۳۷۲: ۱۴۰؛ صادقی ۱۳۷۱: ۵۵) با نام «باباحافظ الهمدانی»، *خلاصة الاشعار* تقی‌الدّین کاشانی (مورّخ ۱۰۰۷ق) ۳۳ دوبیتی با نام «سلطان العارفین باباطاهر همدانی» (ک ۳۹۳-۳۹۴)[۲] و *عرفات العاشقین* اوحدی بلیانی (تألیف ۱۰۲۴ق) ۸ دوبیتی را با نام «باباطاهر عریان همدانی» (ک ۸۷۸-۸۷۹)[۳] آورده‌اند.[۴] دوبیتی‌های این مجموعه‌ها را می‌توان به دو دستهٔ کلی تقسیم کرد:

۱- دوبیتی‌هایی که فارسی‌زبانان در خوانش و فهم آنان مشکلی ندارند و به زبان گفتاری هستند. این سادگی خوانش و دریافت باعث شده تا خوانندگان آنها را بدون ساز یا همراه با ساز برای شنوندگان بخوانند.

دلی دارُم که بهبودش نمی‌بو نصیحت می‌کنم سودش نمی‌بو
به وادش می‌دهم نش می‌وری واد به آذر می‌نهم دودش نمی‌بو

اگر آیی به جانت وانوازُم وگر نایی به هجرانت گدازُم
هرآن دردی که داری بر دلم نه بمیرُم یا بسوزُم یا بسازُم

(تقی‌الدّین کاشانی، *دستنویس خلاصة الاشعار*: ک ۳۹۳-۳۹۴)

۲- دوبیتی‌هایی که فارسی‌زبانان در خوانش، معنای واژگان و فهم کلی آنها مشکل و ابهام دارند. این مشکلات و ابهامات از یک یا چند واژه، یک مصراع، یک بیت و یا حتّی کل دوبیتی را در بر می‌گیرد که خوانندگان متخصّص و زبان‌شناسان در پژوهش‌ها و تحقیقات صورت‌گرفته با آنها روبه رو شده‌اند.

---

[۱] ادیب طوسی ۱۳۳۷: ۲-۸؛ اورنگ ۱۳۵۰: ۱۲۰-۱۲۱؛ بهار ۱۳۵۷: ۵-۲۲؛ صفی‌زاده ۱۳۶۱: ۱۹۷-۲۰۳؛ خه‌زنه‌دار ۲۰۰۱: ۱/ ۱۹۵-۲۰۳.

[۲] این مجموعه را دوست عزیزم آقای امیر منصوری شناسایی کرده و تصویری از آن را در اختیار بنده گذاشت. نیز نک. فیروزبخش ۱۴۰۲: ۱۲۵-۱۳۷.

[۳] نیز نک. اوحدی ۱۳۸۸: ۴/ ۲۲۰۶، ۱۳۸۹: ۴/ ۲۴۲۸.

[۴] نیز نک. اذکایی ۱۳۷۵: ۲۳۵-۲۳۶.

فرضیهٔ نگارنده پس از مطالعه و بررسی این مجموعه‌ها آن است که در نگاه کلّی و عام دوبیتی‌های باباطاهر به زبان فهلوی و جزو فهلویات است، اما در دیدگاه زبان‌شناسی و توصیفی به زبان گورانی و در وزن هجایی است که از زبان گورانی به فارسی و از وزن هجایی به عروضی درآمده‌اند، اما زیرساخت زبان گورانی و وزن هجایی در آنها باقی مانده است.

فهلوی و گورانی

فهلوی زبان مناطق غربی ایران بوده که کهن‌ترین گزارش دربارهٔ آن به نقل از ابن‌مقفع (د ۱۴۲ق) در کتاب *الفهرست* ابن ندیم (د حدود ۳۸۵ ق) آمده است. ابن‌مقفّع زبان‌های ایرانی رایج در روزگار خود را به پنج دستهٔ فهلوی، دری، پارسی، خوزی و سریانی تقسیم می‌کند و دربارهٔ فهلوی می‌گوید: فهلوی منسوب است به فهله که نام پنج شهر است: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان (ندیم ۲۰۰۹: ۳۱-۳۲).[۱] دومین گزارش نقل قولی از زردشت بن آذرخوره معروف به محمّد متوکّلی[۲] به نقل از حمزهٔ اصفهانی (۲۸۰-۳۶۰ ق) در کتاب *التّنبیه علی حدوث التّصحیف* (۱۹۶۸: ۲۳-۲۴) است که گزارش ابن‌مقفع را با دقّت بیشتری آورده‌است. خوارزمی (د ۳۷۵ ق) در *مفاتیح العلوم* (۲۰۰۸: ۱۱۴) بدون ذکر نام حمزه، یاقوت حموی (۵۷۴-۶۲۶ ق) در *معجم البلدان* (۱۹۹۵: ۴/ ۲۸۱) و ابن عبدالحقّ بغدادی (د ۷۳۹ ق) در *مراصد الإطلاع علی اسماء الأمکنة* (۱۴۱۲: ۳/ ۱۰۴۸) گزارش حمزهٔ اصفهانی را در آثار خود آورده‌اند. مقدسی (۱۸۷۶: ۳۹۸) نیز به شرح زبان مردم جبال یعنی همان شهرهای فهلوی پرداخته و نمونه‌هایی از تفاوت‌های مهم زبانی مردم ری، همدان و قزوین را آورده‌است. با توجّه به این تفاوت‌ها می‌توان دریافت که مقصود مقدسی و همچنین ابن‌مقفّع، آذرخرّه و حمزهٔ اصفهانی از زبان فهلوی مجموعهٔ زبان‌ها و گویش‌هایی است که در شهرهای فهله وجود داشته‌است.

---

[۱] نیز نک. ابن‌ندیم ۱۳۵۰: ۱۵، ۱۳۸۱: ۲۲.

[۲] ابوجعفر زراتشت موبد متوکلی در دربار عبّاسیان می‌زیست. وی ظاهراً در زمان متوکّل (خلافت: ۲۳۲-۲۴۷ ق) مسلمان و به همین سبب متوکّلی خوانده شد (شهبازی ۱۳۸۹: ۸۹، یادداشت ۲؛ ۴۲۹، یادداشت ۴۰۵).

علاوه بر گسترهٔ ۵ شهر فهله در گزارش جغرافی‌دانانی چون ابن‌خردادبه، مقدسی، ابن‌فقیه و بیرونی ماسبذان، صیمره، قم، ماه الکوفه، کرمانشان و قزوین به آن افزوده شده‌است (اذکایی، ۱۳۷۵: ۱۸۱-۱۷۱).[۱] فهله[۲] نامی است که در اواخر دوران اشکانی برای سرزمین ماد و در متون پس از اسلام به‌معنای اوّلیهٔ آن یعنی «پارتی» به‌کار رفته‌است. از دیدگاه زبان‌شناسی پهلوی/ پهلوانی بر زبان پارتی دلالت دارد و گویش‌های غربی، مرکزی و شمالی ایران را در بر می‌گیرد (صادق ۱۳۵۷: ۷-۱۱؛ لازار ۱۳۸۴: ۷۴- ۷۹). از نظرگاه زبان‌شناختی سرزمین فهله را تا گیلان می‌توان گسترش داد (Tafazzoli 1999: 158).[۳] مهم‌ترین آثار بازمانده از زبان فهلوی در غرب ایران اشعاری به گویش‌های غربی ایران به نام فهلویات است که کهن‌ترین نمونهٔ آن از ابوالعباس نهاوندی (د ۳۳۱ ق)[۴] و به‌احتمال بسیار به زبان گورانی و گویش نهاوندی بوده‌است.

دلا! ار عاشقی، یارت یکی وس وگر ها! دو کنی، یارت نبو کس
نصیحت رایگان، ار ها! پذیری هر آنکش دل یکی، یارش یکی وس[5]

(فصیح خوافی ۱۳۸۶: ۲/ ۵۴؛ سروری کاشانی ۱۳۳۸: ۱/ ۳۰۰)

امّا شناخته‌شده‌ترین آنها دوبیتی‌های باباطاهر (د ۴۱۸ ق) است که با زبان گورانی پیوندی تنگاتنگ دارد و می‌توان آنها را در حوزهٔ زبان گورانی به‌شمار آورد. سرایندگان فهلویات ادامه‌دهندهٔ سنّت شفاهی پارتی و خنیاگران در اوایل عصر اسلامی و اصول و مبانی شعر

---

[۱] نیز نک. پورشریعتی ۲۰۱۱: ۱۱۷ ببـ.

[۲] فارسی میانه: pahlav

[۳] نیز نک. تفضّلی ۱۳۸۵: ۱۲۰.

[۴] شفیعی کدکنی ۱۳۶۷: ۲۳۳۵-۲۳۳۹؛ ریاحی ۱۳۶۷: ۱۹۲۸-۱۹۳۵، نیز نک.

Tafazzoli 1999: 158.

[5] dɛł-â! ar ’âšeq-ī, yâr-et yak-e: was / wa-gar hâ! do: kan-i, yâr-et na-b-o: kas nase:hat ř̊âyagân, ar-hâ! paze:r-i / har-ân-kaš dɛł yak-e:, yâr-eš yak-e: was.

اگرچه این دوبیتی در اوایل سدهٔ ٤ ق سروده شده و تغییراتی در آن روی داده‌است، اما ویژگی‌های زبان گورانی از جمله کاربرد واژگان **وس، ها، نبو** (فعل مضارع التزامی منفی ۳شم) و **ار ها** در آن دیده می‌شود. البتّه بخشی از این سادگی می‌تواند بازتابی از سبک سادهٔ زبان گورانی همانند سادگی زبان نویسندگان و شاعران فارسی‌زبان در سدهٔ چهارم هجری باشد.

ایرانی میانه هستند (Boyse 1957: 17-19)[۱] که بر اثر چیرگی اعراب و اسلامی شدن کشور وقفه‌ای در کار آنان ایجاد نشد و به کار خود ادامه دادند (لازار ۱۳۸۴: ۹۱؛ راشد محصّل ۱۳۹۱: ۱۹). حال با توجّه به این گزارش‌ها و نیز ویژگی‌های زبان‌شناسی و پیوند زبان گورانی با پارتی، طبیعی و منطقی است که زبان گورانی یکی از زبان‌های زیرمجموعهٔ فهلوی باشد.

زبان گورانی از زبان‌های گروه شمال غربی ایرانی نو است (بلو ۱۳۸۳: ۲/ ۵۵۵) که تحت تأثیر کردی، فارسی و عربی قرار گرفته و با لری و لکی نیز آمیخته شده‌است، اما واج‌شناسی آن متمایز از کردی و فارسی و به واج‌شناسی زبان پارتی باستان نزدیک است (Mackenzie 2005: 401-40). گورانی زبانی مستقل است (بلو ۱۳۸۳: ۲/ ۵۵۵؛ رضایی باغ‌بیدی ۲۰۰۹: ۱۸۱) که در دورهٔ باستان هیچ شاهد و مدرکی از آن در دست نیست، اما احتمالاً در روزگار هخامنشی این زبان نیز مانند زبان‌های کردی و زازا در حال شکل‌گیری بوده و در گذشته دامنهٔ زبان گورانی بسیار گسترده‌تر از امروز بوده‌است (لوکوک ۱۳۸۲: ۳۶، ۱۶۰). با توجّه به پیشینهٔ کهن قومی گوران‌ها در همسایگی مادها (Strabo 1961: XI/ 14/ 14)[۲] و نام‌های خانوادگی و خاندانی درپیوند با واژهٔ گاو – که احتمالاً ریشه‌گرفته از شغل آنان و یا رویکرد آیینی آنان به گاو در غرب ایران است – احتمال مهاجرت این خاندان گاوران از سوی غرب به شمال‌غربی و کرانه‌های دریای خزر قوّت بیشتری می‌گیرد. سلسله‌های محلّی غرب و شمال غرب ایران از سال‌های پایانی ساسانیان ادامه‌دهندگان و انتقال‌دهندگان سنّت‌های ایران باستان (از جمله پارتی و ساسانی) تا سدهٔ ۷ ق به پس از اسلام هستند که زبان گورانی می‌تواند یکی از این میراث‌ها باشد، بی‌آنکه این ارتباط به وسیلهٔ اعراب قطع شده باشد. آل زرمهر، سوخراییان (قارن‌وندیان)، آل دابویه (گاوباره) و باوندیان[۳] (کیوسیان، اسپهبدیه و داوخوازیان[٤]) از این نمونه‌ها هستند (رابینو ۱۳۳۶: ۱۷۸-۱۸۲؛ مشکور ۱۳۹۳: ۳۳۲-۳۳۴). گذشته از آن گورانی زبان شاعران دربار خاندان اردلان (۵۶۴-۱۲۸۶ ق) در غرب ایران و تا اوایل سدهٔ گذشته

---

[۱] نیز نک . بویس ۱۳۶۸: ۴۴-۴۵؛ زرشناس ۱۳۸۴: ۴۸-۵۱؛ ابوالقاسمی ۱۳۷۴: ۶۲-۶۴.

[۲] نیز نک . استرابو ۱۳۸۲: ۶۰، ۴۸۰.

[۳] نک . سجّادی ۱۳۹۳: ۷/ ۶۷-۱۱۶؛ محرآبادی ۱۳۸۷: ۲۳ ببـ .

[٤] داوخواز /dâw-xʷāz/ واژه‌ای گورانی و به‌معنای «جنگجو» است.

زبان خاندان بابان (آغاز سده ۱۱-۱۲۶۶ ق) در سلیمانیهٔ عراق بوده‌است (آکوپف ۱۳۷۶: ۸۱؛ بلو ۱۳۸۳: ۵۵۶/۲؛ مردوخ روحانی ۱۳۶۴: ۲۳۱/۳-۳۰۰، ۴۵۹-۴۷۸؛ اردلان ۱۳۸۷: ۶۶-۱۹). رواج و گسترش زبان گورانی باعث شده تا ترانه‌ها و اشعار رایج در غرب ایران را **گورانی** بخوانند (شرفکندی ۱۳۸۵: ۷۰۴؛ مکری ۱۳۲۹: ۱۲-۱۳).

مینورسکی در مقاله‌ای عالمانه زبان و ادبیات گورانی را معرّفی کرده (نک . Minorsky 1943: 89-103) و محمد مکری بخش‌هایی از ادبیات آیینی اهل حقّ (*دورهٔ بهلول*، *دورهٔ دیوانه گوره*، *دورهٔ دامیاری* و ...) و حماسی (*بیژن و منیجه* و *اسطورهٔ ببر بیان*) را به زبان گورانی توصیف، معرّفی و چاپ کرده‌است (نک . کتابنامه). این زبان با ادبیاتی دیرینه امروزه در غرب ایران به‌ویژه در استان کرمانشاه رایج است و کرانه‌های مرزی کرمانشاه و کشور عراق را در بر می‌گیرد. زبان گورانی از سده‌های نخستین هجری به‌گونهٔ یک زبان ادبی در غرب کشور رایج بوده و پوست‌نوشته‌ای به زبان گورانی و خط پهلوی منسوب به سدهٔ نخست هجری از سلیمانیهٔ عراق به دست آمده‌است (اکبری مفاخر ۱۳۹۷: ۵۱۷-۵۳۴).

مهم‌ترین بازتاب زبان گورانی در متون آیینی فرقهٔ اهل حقّ دیده می‌شود که اشعاری منسوب به اوایل سدهٔ سوم هجری از بهلول ماهی (د ح ۱۹۰ق) و یاران وی به نام *دورهٔ بهلول* در دست است (*گنجینهٔ یاری*، بی‌تا، ص ۵۴-۵۷؛ Mokri 1974: 47-52). کلام‌های دیگر بزرگان اهل حقّ از سدهٔ چهارم و پنجم قمری تا به امروز بر جای مانده‌است که به «دوره» نام‌بردارند، ازجمله اشعار شاه خوشین معاصر باباطاهر و اشعار باباناوس (سدهٔ ۵ ق) که به دورهٔ شاه خوشین و دورهٔ باباناوس نام‌بردارند (نیک‌نژاد، بی‌تا: .ص ۵۸-۷۶). همچنین مجموعه‌هایی به نام دورهٔ برزنجه و دورهٔ پردیوری از سدهٔ ۸ ق بر جای مانده است (نک . *برزنجه* ۱۳۷۳). کلام‌های اهل حقّ به زبان گورانی در مجموعه‌ای به نام *سرانجام* و *نامهٔ سرانجام*[۱] از

[۱] نک . کتابنامه. نیک‌نژاد، مجموعه‌ای از این کلام‌ها را به شکل دستنویس با نام *گنجینهٔ یاری* گرد آورده‌است. همچنین افضلی شاه‌ابراهیمی و حسینی مجموعه‌ای از این کلام‌ها را به‌ترتیب به نام *دفتر رموز یارستان* و *دیوان گوره* به چاپ رسانده‌اند (نک . کتابنامه).

دیرباز تا کنون گردآوری شده‌اند. همچنین دو کتاب *مصحف رش* و *کتاب جلوه*[۱] که از آثار بسیار کهن یزیدیان هستند و به خطی رمزی نگارش یافته‌اند، به زبان گورانی هستند (نک . مرادی و جلیلیان ۱۳۹۴: ۲۱-۲۲). این آثار گفتاری و سینه به سینه منتقل شده و در سده‌های نزدیک به ما به‌گونهٔ نوشتاری درآمده‌اند.

گورانی زبان معیار ادبی و استاندارد مناطق غربی ایران بوده و مردمان کرد، لر، لک و گویشوران مناطق غربی ایران و کردنشین، آن را به‌عنوان زبان ادبی خود برگزیده‌اند. حمایت حکومت‌های محلّی و بهره‌گیری پیروان اهل حقّ از زبان گورانی آن را به‌عنوان زبان سیاسی، ادبی و آیینی غرب کشور درآورده و رویکرد آیینی باعث حفظ و گسترش آن شده‌است. گسترهٔ رویکرد زبان ادبی گورانی از مرزهای ایران گذشته و به عراق و ترکیه نیز رسیده‌است (نک . مرادی و جلیلیان ۱۳۹۴: ۲۱-۲۲). از شاعران گورانی‌زبان بسیار توانا می‌توان به ملاپریشان (زنده در ۸۰۱ ق)، صیدی هورامی (۸۵۰-۹۱۸ ق)، بیسارانی (۱۰۵۳-۱۱۱۴ ق)، خانای قبادی (زنده در ۱۱۳۵ ق)، الماسخان کندوله‌ای (د ح ۱۱۹۰-۱۲۰۰ ق)، میرزا شفیع کلیایی (د ۱۲۰۶ ق)، معدومی مشهور به مولوی (د ۱۲۹۹ ق) و ... اشاره کرد.[۲]

بحث و بررسی

نگارنده برای بررسی فرضیهٔ خود از دو روش متنی و توصیفی بهره برده است:

۱- در روش متنی جایگاه دوبیتی‌های باباطاهر در ادبیات گورانی بررسی شده‌است. دوبیتی‌های باباطاهر از بخش‌های مهمّ ادبیات گورانی در طول زمان بوده و در متون آیینی اهل حقّ به زبان گورانی گاه به صورت مستقل (جنگ *اشعار اهل حق*، بی‌تا: ک ۹ الف – ۱۰ ب؛ *زبور حقیقت* ۱۳۸۷: ک ۲۹-۴۲) و گاه در لابه‌لای اشعار گورانی دیگر بزرگان اهل حق از جمله شاه‌خوشین، بابابزرگ، بابافقیه و کاکاردا (سده ۵ ق) – معاصران باباطاهر – در دفترهای

---

[۱] *مصحف رش* و *کتاب جلوه* دو متن آیینی یزیدیان/ یزیدیه به زبان گورانی است که متن اصلی و ترجمهٔ کامل آنها به عربی و فارسی در این کتاب‌ها آمده‌است. التونجی ۱۹۹۹: ۲۰۵-۲۲۱؛ العزاوی ۱۹۳۵: ۱۸۳-۱۹٤؛ گیست ۲۰۰٦: ٤٤۷-٤٥٤.

[۲] نک . سجّادی ۱۹۵۲؛ سلطانی ۱۳٦٤-۱۳۸٦، زیر هریک از نام‌ها.

آیینی اهل حق چون *گنجینهٔ یاری* (بی‌تا: گ ۵۸-۶۹)، *دفتر رموز یارسان* (بی‌تا: ۲/ ۱-۲۴) و *سرانجام* (۲۰۰۷: ۱۸-۵۳) آمده‌است. این نگرش متن‌محور در گذر تاریخ بیانگر آن است که دوبیتی‌های باباطاهر در حوزهٔ زبان گورانی به شمار آمده و برای گورانی‌زبان‌ها کاملاً قابل فهم بوده‌است. همچنین پژوهشگران تاریخ زبان و ادبیات کردی – که گورانی را شاخه‌ای از کردی به‌شمار آورده‌اند – زندگی و شعر باباطاهر را جزو شاعران کردزبان بررسی کرده‌اند (سجّادی ۱۹۵۲: ۱۵۴-۱۴۷؛ خه‌زنه‌دار ۲۰۰۱: ۱/ ۱۸۴-۲۲۳؛ بۆره‌که‌یی ۲۰۰۸: ۱/ ۸۲-۹۰). این رویکرد نیز نشان می‌دهد که کردزبان‌ها به‌دلیل پیوند و ارتباط زبان گورانی با کردی، زبان دوبیتی‌های باباطاهر را به‌خوبی درک می‌کرده‌اند. نکتهٔ تأییدکنندهٔ دیگر دربارهٔ زبان گورانی دوبیتی‌های باباطاهر، جایگاه شخصیّتی و قداست وی در متون اهل حقّ و تاریخ روایی آنان است؛ زیرا باباطاهر یکی از مظاهر خداوندی در میان مردم و از یاران چهارگانهٔ شاه خوشین به‌شمار آمده‌است (جیحون‌آبادی ۱۳۴۵: ۱/ ۲۸۷-۲۹۷، ۱۳۷۳: ۱۶۱-۱۶۸؛ تذکرهٔ اعلی ۱۹۵۰: ۴۹-۴۴، ۲۰۱۷: ۵۸-۵۲).[۱]

۲- در روش توصیفی نگارنده بدون پیش‌داوری، مراجعه به فرهنگ لغت یا تفکّر و دقّت در خوانش و معنای ابیات تنها برپایهٔ دانش زبانی خود از زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۲ دوبیتی از جنگ *قونیه* و ۳ دوبیتی از *خلاصة‌الاشعار* را – که در دستهٔ دوم دوبیتی‌های باباطاهر یعنی دوبیتی‌های مشکل‌دار و پرابهام قرار دارند – خوانده و پس از شرح واژگان، معنای دریافتی خود را آورده‌است. پیش‌نیاز این بررسی آشنایی با زبان قدیم مردم همدان در سده‌های نخست هجری است که خوشبختانه دو نمونهٔ مهم از آن باقی مانده‌است. بنابراین نگارنده در ۳ بخش زیر فرضیهٔ گورانی بودن زبان قدیم مردم همدان و دوبیتی‌های باباطاهر را بررسی کرده‌است.

---

[۱] نیز نک . الهی ۱۳۷۳: ۳۱-۳۲؛ اورنگ ۱۳۵۰: ۳۳-۴۶؛ صفی‌زاده ۱۳۶۱: ۱۹۳-۲۰۳؛ خه‌زنه‌دار ۲۰۰۱: ۱/۱۸۸-۱۹۰؛

de Gobineao 1895: 338-345; Moosa 1988: 211-212.

بخش یکم: زبان قدیم مردم همدان

دربارهٔ زبان قدیم مردم همدان از سدهٔ نخست تا پنجم هجری اطلاعات چندانی در دست نیست، تنها دربارهٔ ساختار فعلی زبان مردم همدان و وضعیت کشاورزی آن منطقه دو گزارش کوتاه در دست است: در نخستین نمونه مقدسی (۱۸۷۶: ۳۹۸) در کتاب *احسن‌التقاسیم* (تألیف ۳۷۵ ق) هنگام پرداختن به زبان مردم جبال (= سرزمین‌های فهلوی‌زبان) مطلبی به شرح زیر آورده است:

> و السنتهم مختلفة امّا بالریّ فیستعملون الرآء یقولون راده راکن و اهل همذان **واتم واتوا** و بقزوین القاف و اکثرهم یقولون للجیّد نج و لسان الأصفهانیّین وحش و فیه مدّ و لا یری فی السنة الاعاجم اقرب مأخذا من لسان أهل الریّ.[۱]

گزارش مقدسی از زبان مردم همدان بیانگر روند سنّتی نام‌گذاری زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران است که هنوز هم دربارهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایران باختری رایج است. مقدسی دو فعل **واتم** /wât-um/ و **واتوا** /wât-o:/ را آورده‌است که از زبان مردم همدان شنیده و طبیعتاً پرکاربردترین و فعال‌ترین مصدر بوده‌است. امروزه از دو فعل هم‌شخص یا ناهم‌شخص مضارع برای معرّفی زبان‌ها، شاخه‌های زبانی، گویش‌ها، لهجه‌ها، تفاوت زبانی شهرها و روستاها و حتّی تفاوت دو گروه زبانی در یک روستا استفاده می‌شود؛ مثلاً در توصیف و نام‌گذاری شاخهٔ هورامی زبان گورانی **ماچو ـ ماچۆ**[۲] /mâču-mâčo:/ «گویم ـ گوید» و برای توصیف و نام‌گذاری زبان لکی **موشم ـ موشی**[۳] /mušem-muše/ «گویم ـ گوید» به‌عنوان فعّال‌ترین مصدر هورامی و لکی به‌کار می‌رود.

---

[۱] زبان نیز گوناگون است؛ در ری **را** بیفزایند و گویند راده راکن. مردم همدان گویند: **واتم واتوا** و در قزوین قاف به‌کار برند و بیشتر ایشان به خوب گویند: نج. زبان اصفهانیان ناهنجارتر از همه است و کشتی بی‌جا دارد. در زبان عجم‌ها شیواتر از زبان مردم ری نیست. (نیز نک . مقدسی ۱۳۶۱: ۲/ ۵۹۵).

[۲] **ماچو ـ ماچو** به دو گونهٔ /mâču-mâču/ «گویم ـ گویم» و /mâčo-mâčo/ «گوید ـ گوید» نیز خوانده و گفته می شود. نیز نک . سجّادی ۱۳۹۹: ۳۳۲؛ Mahmudweyssi et. al. 2011: 3

[۳] به زبان لکی موشی ـ موشی/muše-muše/ «گوید ـ گوید» نیز گفته می‌شود.

در حوزهٔ جزیی‌تر زبانی، همسایگان کردزبان روستای گوره‌جو[۱] – کهن‌ترین گویش زبان گورانی[۲] – زبان آنان را **موای ـ موای** /mwây-mwây/ «گوید ـ گوید» می‌خوانند و اهالی این روستا نیز زبان همسایگان کرد خود را **اوشی ـ اوشی** /a:wše-a:wše/ «گوید ـ گوید» می‌نامند. در روستاهای شهرستان کنگاور از توابع استان کرمانشاه که به لهجهٔ خاصی از گویش‌های کردی و لری صحبت می‌کنند، زبان برخی روستاهای کردزبان را **وشم ـ وشی** /wešem-weše/ «گویم ـ گوید» و زبان روستاهای لُرزبان را **مووم ـ موه** /mouem-moua/ «گویم ـ گوید» می‌نامند؛ بنابراین ساختار و معنای دو فعل **واتم ـ واتوا** به شکل زیر است:

واتُم: وات (مادهٔ مضارع از مصدر **واتای**، مادهٔ ماضی: **واتا**) + **مُ** (= **وم**: شناسهٔ ۱ش‌م) = فعل مضارع ساده ۱ش‌م «گویم» در معنای اخباری «می‌گویم».

واتوا: وات (مادهٔ مضارع از مصدر **واتای**، مادهٔ ماضی: **واتا**) + **و** (شناسهٔ ۳ش‌م) + **ا** (نشانهٔ کشیدگی مصوت)[۳] = فعل مضارع ساده ۳ش‌م «گوید» در معنای اخباری «می‌گوید».

پیرو این سنّت نام‌گذاری ـ که براساس مصدر **گفتن** شکل گرفته و تنها بر یک زبان یا گویش دلالت دارد ـ **واتُم** (= واتوم) **واتوا** (= واتوُ) «گویم ـ گوید» نیز تنها بر گورانی دلالت دارد چنانکه **ماچو ـ ماچوُ** تنها بر هورامی دلالت دارد. فرهنگ‌نویسان نیز به‌دلیل آگاهی از این رویکرد **وات** را گورانی و **واچ** را هورامی به‌شمار آورده‌اند (مردوخ ۱۳۸۵: ۲/ ۷۱۷-۷۱۸).[۴] بنابراین از آنجا که پربسامدترین مصدر در زبان گفتاری مردم همدان در روزگار مقدسی مصدر **واتای** بوده‌است، مردم زبان خود را **واتوم ـ واتوُ** نامیده‌اند.

---

[۱] Gawra-ǰū

[۲] Baily 2018; Mahmudweyssi et. al. 2011.

[۳] **الف** در **واتوا** نشانهٔ کشیدگی مصوت است که به‌پیروی از افعال عربی چون **قالوا** پس از مصوّت بلند آمده‌است (با سپاس از جناب آقای دکتر علی‌اشرف صادقی که این نکته را به بنده یادآور شدند).

[۴] نیز نک. اکبری مفاخر ۱۳۹۶: ۲۰۷-۲۰۸.

جدول ۱- صرف مصدر **واتای** و مصدرهای همسان

مصدر	ماده	صرف فعل مفرد	صرف فعل جمع
۱) واتای «گفتن»	ماضی: واتا	واتام، واتای، واتا/ واتاش	واتایم، واتاین، واتان
	مضارع: وات	واتوم/ واتُم، واتی، واتوُ	واتیم، واتین ، واتون
۲) واچای «گفتن»	ماضی: واچا	واچام، واچای، واچا/ واچاش	واچایم، واچاین، واچان
	مضارع: واچ	واچوم/ واچُم، واچی، واچوُ	واچیم، واچین، واچون
۳) ذانای «دانستن»	ماضی: ذانا	ذانام، ذانای، ذانا/ ذاناش	ذانایم، ذاناین، ذانان
	مضارع: ذان	ذانوم/ ذانُم، ذانی، ذانوُ	ذانیم، ذانین، ذانون
۴) ستانای «ستاندن»	ماضی: ستانا	ستانام، ستانای، ستانا/ستاناش	ستانایم، ستاناین، ستانان
	مضارع: ستان	ستانوم/ ستانُم، ستانی،ستانوُ	ستانیم، ستانین، ستانون
۵) وینای «دیدن»	ماضی: وینا	وینام، وینای، وینا/ وینـاش	وینایم، وناین، وینان
	مضارع: وین	وینوم/ وینُم، وینی، وینوُ	وینیم، وینین، وینون[1]

نگارنده پیش از این درپی خطایی چشمی برپایهٔ عادت **واتم** (= واتُم) را **واتم** (فعل ۱ش‌م ماضی ساده: گفتم) خوانده و به پیرو آن **واتوا** را (۳ش‌م: گفت) همراه با شناسهٔ :o | :u و **الف** کشیدگی مصوّت به شمار آورده بود[2] که اکنون با این بررسی مضارع بودن این دو فعل را تأیید و اشتباه خود را تصحیح می‌کند. این خطای چشمی ممکن است در عبارت «**پرسید ـ پرسند**» فارسی نیز پیش آید؛ زیرا خواننده در نگاه نخست گمان می‌کند **پرسید** فعل ماضی سادهٔ ۳ش‌م است، در حالی که با توجّه به فعل مضارع **پرسند** (۳ش‌ج)، پرسید (= پرس + ید) فعل مضارع ۲ش‌ج است.

اگرچه مصدر **واتای** کاربرد خود را از دست داده‌است، امّا در برخی از نمونه‌های متنی کهن با احتمال بسیار می‌توان **واتم** را **واتُم** (= **واتوم:** گویم) خواند و معنا کرد:

- و راستی پیشه، و راستی پیشه یک دفعه واتم و راستی پیشه
... و حرف و امرم کم بور عناد راستش اینه واتم پیت ارشاد

[1] برای نمونه‌های کاربرد افعال نک. *بیژن و منیجه*، *دورهٔ دامیاری*، *دورهٔ دیوانه گوره*، *رزمنامهٔ کنیزک*، *جنگنامهٔ رستم و زنون*، نمایه بخش افعال.

[2] اکبری مفاخر ۱۴۰۰: ۳۶۱.

سه روژمان منن کم بکر فریاد　　آ درویش بیو ازلین استاد[۱]
- «واو» خود کنایه ژ ولایتن　　نه من یه واتم نصّ آیتن [۲]

واژگان **واتا** «به معنیِ»، **واتانی** «چنین می‌رساند»، **واتالیدانه‌وه** و **واتالینان** «شرح دادن» و **واتادار** «معنی‌دار» از مادهٔ ماضی؛ و نیز واژگان **واتِش** «گویش، سخن گفتن»، **واتو** و **واتوری** «گویه، شایعه» و **واتیار** «گوینده» از مادهٔ مضارع آن بر جای مانده‌است.[۳] امروزه در متون نوشتاری و گفتار روزمره مصدر **واتن** جایگزین **واتای** شده‌است:

جدول ۲- صرف مصدر **واتن**

مصدر	ماده	صرف فعل مفرد	صرف فعل جمع
واتن	ماضی: وات[۴]	واتم، واتی، وات/ واتش	واتمان، واتیان، واتشان واتیم، واتین، واتن
	مضارع: وا[۵]	وام، وای، وای	وایم، واین، وان

مصدر فعّال در زبان گورانیِ شاخهٔ کندوله‌ای، به‌ویژه در متون حماسی و داستانی، مصدر **واتن** است که بسامد آن در ۴ متن مختلف به نسبت ابیات در جدول شمارهٔ ۳ آمده‌است.

---

[۱] wa řâst-i pe:ša, wa řâst-i pe:ša / yak daf'a wât-um, wa řâst-i pe:ša,
... wa harf u amr-em kam ba-war 'anâd / řâst-eš e:n-a-na, wât-um pe:-t aršâd:
se řüž-emân man-en, kam ba-kar feryâd / â darwe:š ba-y-o:, azał-e:n o:stâd.
«با راستی و درستی، با راستی و درستی، یک بار با راستی و درستی به تو می‌گویم (/ گفتم)،
... با سخن و فرمان من کمتر دشمنی بورز، به راستی برای راهنمایی تو می‌گویم (/ گفتم):
سه روزمان مانده است، کمتر فریاد کنید! آن درویش از روز ازل استاد بود» (برزنجه ۱۳۷۳: ۱۹۵-۱۹۶).

[۲] "wâw" x^{w}ad kenâya, ža wełâyat-en / na men wât-um, nass-e âyat-en.
خود «واو» کنایه از ولایت است؛ من این را نمی‌گویم (/ نگفتم) نص آیه این است (ملّاپریشان ۱۳۳۵: ۲، ب ۹، نیز دستنویس‌های کتابخانهٔ ملی، ک ۴، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ک ۱).

[۳] نک . شرفکندی ۱۳۸۵: ۹۰۲؛ مردوخ ۱۳۸۵: ۷۱۸/۲؛ صفی‌زاده ۱۳۸۰: ۱۰۲۸.

[۴] Mackenzie 1965: 282, 1966: 30.

[۵] Baily 2018: 180; Mahmudweyssi et. al. 2011: 22-23, 36-38, 42.

جدول ۳- بسامد کاربرد مصدر **واتن** در متون حماسی[۱]

داستان	تعداد ابیات	بسامد تکرار	تکرار ۱ بار در هر؟بیت	درصد به نسبت واژگان
داستان بیژن و منیژه	۹۷۸	۹۹	۱۰	۱ درصد
داستان برزو و رستم	۲۳۵۷	۲۲۸	۱۰	۱ درصد
رزمنامهٔ کنیزک	۱۱۲۴	۹۶	۱۱	۱ درصد
جنگنامهٔ رستم و زنون	۲۷۲۲	۲۴۹	۹	۱/۱۵ درصد

حال اگر بخواهیم زبان فارسی و عربی را به همین شیوه نام‌گذاری کنیم، زبان فارسی زبان **گویم ـ گوید** از مصدر **گفتن** است. پربسامدترین مصدر در زبان فارسی نیز گفتن است؛ مثلاً در *فرهنگ شاهنامه* (wolff 1965: 716-731, 742) ۳۱ ستون از ۱۷۶۸ ستون را به خود اختصاص داده و تقریباً ۱/۷۵ درصد واژگان *شاهنامه* را شامل می‌شود. اگر زبان عربی را هم زبان **اقول ـ یقول** از مصدر **قَول** بنامیم، پربسامدترین مصدر در زبان عربی نیز همین مصدر است. مصدر قول و مشتقات آن ۱۷۲۲ بار در *قرآن کریم* به کار رفته و ۲/۲۰ درصد کل واژگان قرآن (۷۷۸۰۷ واژه) را به خود اختصاص داده‌است (روحانی ۱۳۶۶: ۳۱، ۵۲۴-۵۲۵). در اینجا زبان **گویم ـ گوید** و زبان **اقول ـ یقول** به‌ترتیب بر زبان‌های فارسی و عربی دلالت دارند و هیچ مصداق زبانی دیگری نداشته و ندارند.

دومین نمونه از زبان مردم همدان عبارتی در *تاریخ قم* تألیف حسن‌بن محمّد قمی به زبان عربی در سال ۳۷۸ ق است. اگرچه متن عربی کتاب در دست نیست، اما خوشبختانه ترجمهٔ فارسی آن از تاج‌الدّین حسن قمی در سال ۸۰۵-۸۰۶ ق موجود است. در این کتاب عبارت زیر از زبان مردم همدان آمده‌است:

> اهل همدان پیش حجّاج‌بن یوسف رفتند و تظلّم نمودند از بسیاری آفات و دواوین عجم به استشهاد و دستور آوردند؛ پس حجّاج در آن نظر کرد. چون به ذکر همدان رسید یاد کرده بودند که ریع و زرع همدان از آفتی خالی نیست گاهی در کشت، گاهی در زرع، گاهی در درخت، گاهی در میوه و به زبان عجم ذکر کرده بودند که: **کشت**

[۱] نک. نمایهٔ بخش افعال هر یک از داستان‌ها، مصدر **واتای/ واتن**.

همدان یام به کشت، یام به ورزست، یام به درو جه آفت خالی نبِ (دستنویس کتابخانهٔ ملی ۸۳۷ ق: ک ۱۵۰)[۱].

در این عبارت در بیان وضعیت کشاورزی همدان چند ویژگی مهمّ وجود دارد که بیانگر زبان آن است. نخست کاربرد واژهٔ **یام** به معنای «زمان و سال» که مترجم آن را در نهایت درستی و دقّت به «گاهی» ترجمه کرده‌است. **یام** در ابیات زیر به زبان گورانی در معنای «روزگار و زمان» آمده‌است:

- ژودما رو کرد ، سجده برد و زال وات: فرزند!، ژ یام نوینی زوال
- بیاوه و داد، خجالت ژ یام ار رستم نبو، شاهی من تمام[۲]
- سپای شادی و عیش، مظلومان به عام تاراج کرد احشام، ظالمان یام[۳]

صورت جمع آن نیز به‌گونهٔ **یامان** به کار رفته است:

هم میراه ژیمان باج بدصفات هم طانهٔ یامان مشاناه چی پات[٤]
ای سخن پندن، جه قدیم یامان خواجان مکیشان،ناز غلامان[٥]

---

[۱] نیز نک. حسن‌بن محمّد قمی، دستنویس کالیفرنیا، ک ۱۳۶، ۱۳۱۳: ۱۱۱، ۱۳۸۵: ۳۰۸.

[۲] ža:w dümâ řü kɛrd, saǰda bɛrd wa Zâł / wât farzand ža yâm, na-win-i zawâł.
«سپس بازگشت و به زال سجده برد. زال گفت: از روزگار زیان نبینی، فرزندم!»

ba-yâw-a wa dâd, xɛǰâlat ža yâm / ar Řustam na-b-o:, šâh-i mɛn tamâm.
«به فریادم رس که از روزگار شرمسارم! اگر رستم نباشد، پادشاهی من نیز نابود است» (*جنگنامهٔ رستم و زنون*، ب ۹۲۹، ۱۳۰۳).

[۳] sepâ-y šâd-i-y u 'ayš mazłüm-ân ba 'âm / târâǰ kard ahšâm zâłem-ân-e yâm.
«ستمگران روزگار سپاه شادی و عیش ستمدیدگان و چهارپایانشان را به کلی تاراج کردند» (*کشکول شعر گورانی*، ک 43 b).

[۴] ham m-e:râh že:-mân bâǰ-e bad-safât / ham tâna-y yâm-ân ma-šânâh če: pâ-t.
«هم باج بدصفتی بر ما می‌نهاد و هم طعنهٔ روزگاران را به سوی تو می‌انداخت» (*برزنجه* ۱۳۷۳: ۵۰۸، ب ۲).

[۵] i: suxan pand-an ǰa qadi:m-yâm-ân / xwâǰ-ân ma-kiš-ân nâz-e qułâm-ân.
«این سخن از کهن‌روزگاران اندرز بوده‌است: خواجگان ناز غلامان را می‌کشند» (*کشکول شعر گورانی*، ک 15 a؛ بیسارانی ۱۳۹۵: ۲۲۸).

کاربرد واژهٔ گاهی از سوی مترجم فارسی نشان می‌دهد که در متن عربی واژهٔ به‌کار رفته برای **یام**، ربّا بوده و عبارت هم‌پوشان زیر از مقدسی (۱۸۷۶: ۲۱۲-۲۱۳) دربارهٔ کشاورزی تأییدی بر این کاربرد است. در این عبارت ربّا به معنای «گاهی» به‌کار رفته‌است:

قال: الشام بلد یمطر فی کل سنة فلا یتعطل الزرع فیه الا انه ربّا اخصب و ربّا اجدب.[۱]

یام صورتی از واژهٔ عربی ایّام است که الف آغازین آن در گورانی حذف شده‌است. نمونه‌هایی از این نوع حذف در واژگان ابلیس > **بلیس**، اجل > **جل**، ازل > **زل** دیده می‌شود. صورت **قدیم یامان** نیز درواقع صورت گورانی‌شدهٔ **قدیم الایام** عربی و عبارت هم‌پوشان آن **قدیم سالان**[۲] است. یادآوری این نکته ضروری است که یام در زبان‌های کردی و گورانی به‌معنایِ «یا» کاربرد روزمره و فراوانی دارد:

نمذ ظاهرن یام پنهان بین نشانهٔ دیدش و هیچکس نین [۳]

آخر زندگیم بی تو بطالن ار کمتریو بو خاو یام خیالن [٤]

امّا در اینجا به معنای **یا** به‌کار نرفته‌است؛ زیرا امروزه در روستاهای کردزبان همدان برای بیان عبارت‌های توصیفی در مباحث کشاورزی **یا** به‌کار نمی‌رود، بلکه از **یه‌وقت** «زمانی، گاهی، برخی سال‌ها» استفاده می‌شود؛ مثلاً امروزه همین عبارت چنین بیان می‌شود:

کشت و کال همدان یه وقت و کاشتن، یه وقت و داشت، یه وقت و درو و آفت خالی نییه.[۵]

---

[۱] «گفت: زیرا که شام باران همه ساله دارد و کشاورزی در آنجا متوقف نمی‌شود؛ فقط گاهی حاصلخیز و گاه خشکسال است» (نیز نک. مقدسی ۱۳۶۱: ۳۰۵/۱).

[۲] آرزوم کردن، چون **قدیم سالان** /ârazu: kard-an, čun qadi:m-sâł-ân/ «چون سالیان پیشین آرزو کرده‌ام» (صیدی ۱۹۷۱: ۱۰۷، ب ۴).

[3] na-ma-z zâher-an yâm panhân ba-y-an / našâna-y did-iš wa he:č-kas na-y-an
«نمی‌دانم ظاهر است یا پنهان شده؟! نشانه‌ای از دیدارش بر هیچکس آشکار نیست» (*برزنجه*، ص ۸، ب ۱).

[4] âxar zendagi-m be: to: batâł-an / ar kamtar-yu bo: xâw yâm xayâl-an.
«هان! زندگی‌ام بی‌تو بیهوده است، دست‌کم خواب یا خیال است» (*کشکول شعر گورانی*، ک 18a؛ بیسارانی ۱۳۷۵: ۲۱۳ «خاو و خیالن»).

[5] kešt u kâł-e Hamadân ye waqt wa kâšt-en, ye waqt wa dâšt, ye waqt wad era:w wa âfat xâli ni-y-a.
«کشاورزی همدان، گاهی در کاشتن، گاهی در داشت، گاه در درو از آفت خالی نیست.»

حال اگر نویسندهٔ متن عربی *تاریخ قم* از حرف عربی **أو** استفاده کرده بود، مترجم فارسی نیز آن را به «یا» ترجمه می‌کرد.[۱] نکتهٔ مهم آن است که چرا در این عبارت کوتاه علاوه بر واژهٔ **یام** دو واژهٔ عربی دیگر **آفت** و **خالی** به‌کار رفته‌است. کاربرد واژگان عربی در این عبارت بیانگر وجود هزوارش در این متن مکتوب بوده‌است و واژگان هزوارشی قابل فهم در این عبارت باقی مانده‌اند.

واژهٔ **ورزَست** صورتی از **ورزشت** ایرانی میانهٔ غربی (ابوالقاسمی ۱۳۸۳: ۳۲۳، ۳۴۳) است که در گورانی دو تحوّل پذیرفته‌است: zš > žš | zs؛ **ورزست** /warzist/ در کلام ادبی و **ورجشت** /warǰišt/ در گفتار عامیانه به‌کار می‌رود. **نبِ** (= **نبی**) فعل مضارع التزامی ۳ش‌م به معنی «نباشد» است که از **نَ** (پیشوند نفی) + **بِ** (مادهٔ مضارع از مصدر **بین** «بودن» < بو، مادهٔ ماضی: بی) + **ـِ** (= **ی**/ɛ: |e: |e/: شناسهٔ ۳ش‌م). **جه**[۲]: «از»، صورت گورانی āhač باستانی (Bartholomae 1961: 343; Kent 1953: 212) است که وجه تمایزی برای زبان گورانی از کردی: ža به‌شمار می‌رود. **کشت** نخست به‌معنایِ «کشاورزی» و **کشت** دوم به‌معنایِ «کاشتن» است. در کل معنای عبارت نقل‌شده چنین است: «کشاورزیِ همدان گاهی در کاشت، گاهی در داشت و گاهی در برداشت از آفت خالی نباشد».

این عبارت با داشتن ۴ واژهٔ منحصر به فرد **یام**، **ورزست**، **جه** و **نبِ** که با ساختی گورانی در زبان گورانی به‌کار رفته و می‌روند، بی‌تردید عبارتی به زبان گورانی است. با توجّه به گزارش قمی درمی‌یابیم که زبان گورانی در پایان دوران ساسانیان و سدهٔ نخست هجری در همدان به‌عنوان زبان دیوانی در دفترها و دیوان‌ها کاربرد داشته‌است تا اینکه حجّاج بن یوسف در اقدامی زبان عربی را جایگزین زبان فارسی می‌کند (بلاذری ۱۸۹۹: ۳۰۰-۳۰۱، ۱۳۴۶: ۱۱۰-۱۰۸). با این وجود زبان گورانی به‌عنوان زبان سیاسی، ادبی و آیینی در غرب ایران

---

[۱] علّامه دهخدا در ذیل مدخل «یام» و فیروزبخش (۱۴۰۲: ۷۳-۷۴) آن را در این عبارت به «یا» ترجمه کرده‌اند.

[۲] دربارهٔ بسامد کاربرد حرف اضافه **جه** و مشتقات آن در متون گورانی نک .

Mokri 1966: 52-54, 1967: 122-123, 1977: 256, 282;

و همچنین دربارهٔ حرف اضافهٔ **جه** و پیوند آن با زبان گورانی نک . شرفکندی ۱۳۸۵: ۱۸۸؛ مردوخ ۱۳۸۵: ۴۵۳/۱؛ دبیرمقدّم ۱۳۹۲: ۲/ ۷۹۵؛ حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱/ ۱۸۳؛ Mackenzie 1966: 55, 98.

مورد استفاده قرار می‌گیرد. نکتهٔ دیگر پیوند این عبارت کشاورزی با حجّاج بن یوسف و *تاریخ قم* است. حجّاج بن یوسف در نیمهٔ دوم سدهٔ یکم هجری اقداماتی در امور کشاورزی انجام می‌دهد که کشاورزان همدانی را به دادخواهی وامی‌دارد. از آنجا که *تاریخ قم* منبعی بسیارمهم در شناخت فرهنگ کشاورزی ایران بوده، این مطلب را به زبان اصلی آورده‌است.

بخش دوم: دوبیتی‌های باباطاهر در جنگ موزهٔ قونیه

یا ازین بند در ازناوه کتیم　　خونم ادخورد و در خوناوه کتیم
یا درین شومه‌گیتی‌ام نیا پا　　اژ خو بی‌باره در ورلاوه کتیم

yâ az-e:n band dar aznâwa kat-im / xün-em ad-x^{w}ard u dar xünâwa kat-im.
yâ dar-e:n šüm-a-giti-um niyâ pâ / až xu: be:-bâra dar war-lâwa kat-im.

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا

وزن عروضی: فاعلاتن مفاعیلن فعولن (بحر مشاکل مسدّس محذوف).

یا: هنگامی که؛ هم‌معنا با **سا** و **ساکه** «همین، همین که».

ازین: از این، از ← اژ؛ ین: این.

بندَ: در اینجا می‌تواند به معنای سد، بلندی در دشت، رود بزرگ و دریا (شرفکندی، ۱۳۸۵: ۸۵) باشد که با توجه به ازناوه، معنای بلندا اشاره به بلندای آسمان مناسب‌تر است، ـَ (= ه): نشانه‌نمای معرفه.

ازناوه: صورت کهن **زناوه** «غرقاب، گرداب» که الف آغازین آن افتاده‌است. اشاره به این جهان و دنیا.

کتیم: کت (< **کفت:** مادهٔ ماضی از مصدر **کفتن** «افتادن»، مادهٔ مضارع: **کف**) + **یم** (شناسهٔ ۳ش‌ج) = فعل ماضی ساده ۳ش‌ج «افتادیم». برای جبران هجای کوتاه و تبدیل آن به هجای بلند یک تشدید بر روی **ت** افزوده شده‌است.

م اد خورد: م (شناسهٔ ۱ش‌م) + اد (پیشوند تأکیدی برابر با بِ در فارسی) + **خورد** (مادهٔ ماضی از مصدر **خوردن**، مادهٔ مضارع: **خوه**) = فعل ماضی پیشوندی تأکیدی ۱ش‌م «بخوردم».

شومه‌گیتی: شوم + **ه** (= ـَ : میانوند ترکیب وصفی مقلوب) + **گیتی** = گیتیِ شوم.

أم نیا پا: أم (شناسهٔ ۱ ش‌م) + **نیا** (مادهٔ ماضی از مصدر **نیای** «نهادن»، مادهٔ مضارع: نَه) + **پا** = فعل مرکب ماضی ساده ۱ش‌م «پای نهادم».

خو: شبه‌جمله، هان!، هانا!

ورلاوه: ور (پیشِ، جلویِ) + لاوه (سیل، سیلاب) = در پیشِ/ جلویِ سیل.

اژ: صورتی از اچ/ اج < جه؛ حرف اضافهٔ گورانی که وجه تمایزی از **ژ** و **ژَ** /ža | že/ کردی است. این صورت در گویش گوره‌چو ـ کهن‌ترین گویش گورانی ـ کاربرد دارد که گاه تحت تأثیر فارسی از جمله در بیت نخست همین دوبیتی، به **از** تبدیل شده‌است. به جای **جه** در مصراع «دالِ جه الوندکوهان کرد پرواز»[۱] دستنویس قونیه در دستنویس مجلس **اژ** آمده‌است: «دالی اژ برزه‌کوهی کرد پرواز»[۲].

ترجمهٔ فارسی: «همین که از این بلندا در این گرداب افتادیم، خون بخوردیم و در خونابه افتادیم، همین که در این گیتیِ شوم پای نهادیم، هان! از بی‌حصاری پیشِ سیلاب افتادیم».

***

پنج روزی هنی خرّم‌گهان بی　　زمین خندان [و] برمان آسمان بی
پنج روپی هنی ها زید و سامان　　نه جینان نام و نه ژ آنان نشان بی

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا / ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا

وزن عروضی: فاعلاتن مفاعیلن فعولن / مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر مشاکل مسدّس محذوف/ هزج مسدّس محذوف).

هنی: دیگر.

گهان: صورتی از واژهٔ گیهان که در آن یای مجهول به کسره تبدیل شده‌است. واژگانی که خوشهٔ e:h دارند در گورانی و کردی دو تحوّل می‌پذیرند:

1) e:h > i | e : me:hr > mihr | mehr ; ge:hân > gehân.
2) e:h > e: : me:hr > me:r ; ge:hân > ge:ân.

---

[۱] dâł-e: ǰa Ałwand-ko:h-ân kard-a parwâz «عقابی از الوندکوه پرواز کرد».

[۲] dâł-e: ža barz-a-ko:h-e: kard-a parwâz «عقابی از کوهی بلند پرواز کرد».

بی: بِ (مادهٔ مضارع از مصدر **بین** «بودن» < بو، مادهٔ ماضی بی) + **ی** (e:/e شناسهٔ ۳ش‌م) = فعل مضارع ساده ۳ش‌م «باشد».

برمان: برم (مادهٔ مضارع از مصدر **برمای** «نالیدن»، نالیدنی همراه با آه و گریه که از فرد بیمار و تبدار شنیده می‌شود. اسم مصدر **برمه** «آه و نالهٔ فرد تبدار» و صورت دیگر آن **پرمه** > **پلمه** «بغض، صدای گریستن فرد» کاربرد فراوان دارد. مادهٔ ماضی: **برما**) + **ان** (پسوند صفت فاعلی) = صفت فاعلی «نالنده». در اینجا علاوه بر نالان معنای گریان را نیز هم‌پوشانی می‌کند. تشدید حرف **م** به‌خاطر دگرگونی وزن هجایی به وزن عروضی افزوده شده‌است.

روئی: صورتی از روزی.

ها: شبه‌جمله برای تأکید. هان! این شبه‌جمله در متون گورانی کاربرد فراوان دارد. گاه برای تقویت معنای آن همزمان از واژگانی چون **ار** و **خو** نیز استفاده می‌شود.

زید: زادگاه، وطن، میهن، سرزمین. از واژگان کلیدی در متون گورانی:

میر خدرِ شاهو، میر خدرِ شاهو میر خدرِ دوست، زید[۵] کوِی شاهو[۱]

چون جه زید ویش آواره بین غریبن قدرش نیگا بداره [۲]

زید همراه با واژگان هم‌پوشان **بوم**[۳]، **زا**[٤] (= زاد)، **مأوا**[۵]، **منزل**[٦]، **مکان**[۱] و **وطن**[۲] بارها به‌کار رفته‌است. در این دوبیتی نیز **زید** در کنار واژهٔ هم‌پوشان **سامان** (= مکان، محل، خطّه، ناحیه، قلمرو) به‌کار رفته و به‌معنایِ «سرزمین و بوم» است.

---

[۱] mir Xedr-e Šâhu:, mir Xedr-e Šâhu: / mir Xedr-e du:st, ze:d ko:y-e Šâhu:.

«میر خدر (= خضر) شاهو، میر خدر شاهو، میر خدر دوست، وطنش در کوه شاهو است» (*برزنجه* ۱۳۷۳: ۶۷۹-۶۸۰).

[۲] čün ǰa ze:d-e we:š ba-y-an âwâra / qari:b-an qadr-aš nigâba-dâr-a.

«چون از میهن خود آواره شده، غریب است؛ قدرش را بدانید» (مه‌ولەوی ۱۳۸۲: ص ۵۶، ب ۵).

نیز نک. *کشکول شعر گورانی*، ک 22a، a 43؛ *بیژن و منیجه*، ب ۶۲.

[۳] *رزمنامهٔ کنیزک*، ب ۷۲.

[٤] مه‌ولەوی، ۱۳۸۲: ص ۵۴۰، ب ۱.

[۵] *بیسارانی* ۱۳۷۵: ۳۳۱، ب ۳؛ *جنگنامهٔ رستم و زنون*، ب ۱۱۰۱، ۲۵۷۸؛ *بیژن و منیجه*، ب ۶۳۶.

[٦] صیدی ۱۹۷۱: ۲۶، ب ۵.

جینان: جه (از) + اینان (اینها) = از اینها.

ژ < اژ: از.

ترجمهٔ فارسی: «این جهان خرم پنج روزی دیگر باشد، زمین خندان و آسمان نالان باشد،
هان! پنج روزی دیگر در این سرزمین و سامان نه از اینان و نه از آنان نشان نباشد».

در صورت تازه‌تر این دوبیتی در *خلاصة الاشعار* **گهان** به **گیان**، **ها زید و سامان** به **آبی بوینی**، **خندان** به **چیدان** «بنفش»[۳] و ... ساده و دگرگون شده‌است:

پنجه روزی که این خرّم‌گیان به　　زمین چیدان [و] برمان آسمان به
پنجه روزی هنی آبی بوینی　　نه چینان نام و نه چانان نشان به

بخش سوم: دوبیتی‌های باباطاهر در *خلاصة الاشعار* تقی‌الدّین کاشانی

بلبل آونگ زنی هر رو به دستان　　مبا کیجی به کیجی وسته دستان
هرکه چیزش نبی کیجش نخوانند　　سلام ار آسمان به‌چوه دستان

bułbuł âwaŋ zan-e: har řu: ba dastan / ma-b-â ke:ǰ-e: ba ke:ǰ-e: wast-a-dast-ân,
har-ke če:z-eš na-b-e: ke:ǰ-eš na-x^{w}ân-end / selâm ar âsemân ba-č-o:-wa dast-ân

وزن هجایی: ۶ هجا + تکیه + ۵ هجا.

وزن عروضی: فاعلاتن مفاعیلن فعولن/مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر مشاکل مسدّس محذوف/ هزج مسدّس محذوف).

آونگ: صورتی از واژهٔ **ونگ** که **آ** در آغاز آن افزوده شده‌است. قس بلوچی: gwānk (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱/ ۳۹۸-۳۹۹).

زنی: زن (متدهٔ مضارع از مصدر **زنای** «زدن»، قس: **ژنای** «زدن»، مادهٔ ماضی: زنا، ژنا) + **ی** (شناسهٔ ۳ش‌م) = فعل مضارع ساده ۳ش‌م «زند» در معنای اخباری «می‌زند».

---

[۱] *داستان برزو و رستم*، ب ۸، ۸۸۰، ۸۹۵، ۱۰۷۲، ۲۳۵۲.

[۲] *جنگنامهٔ رستم و زنون*، ب ۲۳۷۹؛ ماهیدشتی ۱۳۷۷: ۷۷، ب ۲.

[۳] اشاره به سبز بودن زمین، رنگ سبزی که به کبودی و سیاهی می‌زند.

دستان: سرود، حکایت، مثل، داستان.

مَبا: **مَ** (پیشوند نفی) + **بـ** (مادهٔ مضارع از مصدر **بین** «بودن» < بو، مادهٔ ماضی: بی) + **ا** (پسوند سازندهٔ فعل دعا) = فعل دعایی ۳ش‌م «مبادا».

کیجی: کیج (= کس) + **ی** (یای وحدت مفید نکره) = کسی.

وسته: (وست: مادهٔ ماضی از مصدر **وستن** «بستن») + **ه** (پسوند سازندهٔ صفت مفعولی) = بسته. **وسته‌دستان** اشاره به کسی که دستش در پی دست دیگران و به آنان محتاج و وابسته است.

نبی: نـ (پیشوند نفی) + (مادهٔ مضارع از مصدر **بین** «بودن» < **بو**) + **ی** (شناسهٔ ۳ش‌م | e: | e/ /ɛ:) = فعل مضارع التزامی منفی «نباشد».

نخوانند: نـ (پیشوند نفی) + خوان (مادهٔ مضارع از مصدر **خواناى** «خواندن»، مادهٔ ماضی: **خوانا**) + **ـَ ند** (شناسهٔ ۳ش‌ج) = فعل مضارع التزامی منفی ۳ش‌ج «نخوانند» در معنای اخباری «نمی‌خوانند».

چیز: مال، ثروت، دارایی.

به‌چوه: به (پیشوند التزامی) + **چـ** (مادهٔ مضارع از مصدر **چیای** «رفتن» < چی، مادهٔ ماضی: **چیا**) + **وه** (و: شناسهٔ ۳ش‌م + وه: حرف اضافه «به» /o: + wa/) = فعل مضارع التزامی ۳ش‌م + حرف اضافه «برود به» در معنای اخباری «می‌رود به».

ترجمهٔ فارسی: «بلبل هرروز این دستان را بانگ می‌زند: مبادا کسی به کسی دست‌بسته باشد!

هرکه چیزی ندارد، او را کس نخواند؛ سلام با دستان به آسمان می‌رود».

در این دوبیتی ساختاری تمثیلی دیده می‌شود؛ شاعر در ۳ مصراع نخستین مفهومی کلی را بیان می‌کند و در مصراع چهارم برای تأیید گفته‌های خود از جمله‌ای قصار یا ضرب‌المثلی بهره می‌گیرد. مانند دوبیتی نقل‌شده از ابوالعباس نهاوندی (نک. بالاتر).

***

شوان استاریان یک‌یک شمارُم　　بعد نیمه‌شوان گوش آ ته دارُم
بعد نیمه‌شوی کت ته نویُم　　دست به واران کرم نرمی بوارُم

ša:w-ân estâre-yân yak-yak šumâr-um / ba'd-a nim-a-ša:w-ân gu:š â to: dâr-um

ba'd-a nim-a-ša:w-e: ka-t to: na-win-um / dast ba wârân kar-um narm-e ba-wâr-um.

وزن هجایی: ۶ هجا + تکیه + ۵ هجا.

وزن عروضی: فاعلاتن مفاعیلن فعولن/مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر مشاکل مسدّس محذوف/ هزج مسدّس محذوف).

شوان: ج **شو**؛ شبها.

استاریان: استارِ (= استاره: ستاره) + **ی** (واج میانجی) + **ان** (نشانهٔ جمع) = ستارگان.

شمارم: شمار (مادهٔ مضارع از مصدر **شمارای** «شمردن»، مادهٔ مضارع: شمار) + **ـُ م** (شناسهٔ ۱ش‌م) = فعل مضارع ساده ۱ش‌م «شمارم» در معنای اخباری «می‌شمارم».

بعدَ: بعد از، پس از.

آ: به.

تُه: احتمالاً صورتی از **توه** /to:h/. h به کسره /ε | e/ که خفیف ادا می‌شده، تبدیل شده است. این دگرگونی در **چُه** /čo:h > čo:ε > čo/ «چو: چون» و **کُه** /ko:h > ko:ε > ku:/ «کو: کجا» هم دیده می‌شود.

دارُم: (= داروم)[1]، **دار** (مادهٔ مضارع از مصدر **دارای** «داشتن»، مادهٔ ماضی: **دارا**) + ـُ م (شناسهٔ ۱ش‌م) = فعل مضارع ساده ۱ش‌م «دارم» در معنای اخباری «می‌دارم».

گوش دارای: گوش داشتن «منتظر بودن»؛ گوش به راهم (= منتظر هستم) تا صدای پای تو را بشنوم.

ی در **نیمه‌شوی:** یای وحدت مفید نکره؛ بعد از یک نیمه‌شبی.

کت: که (حرف ربط) + **ت** (ضمیر پیوستهٔ ۲ش‌م در نقش مفعولی) = که تو را. با توجه به کاربرد **تو**، **ت** در اینجا حشو است و فقط برای پُر کردن وزن و تغییر وزن هجایی به عروضی

[1] بوانیم آمین، داروم نیازی /ba-wân-im âmin, dâr-um niyâz-e:/ : «نذر و نیازی دارم، آمین بگوییم» (*برزنجه* ۱۳۷۳ ۱۰۰، ب ۱).

افزوده شده است؛ زیرا اگر **که** باشد ۳ هجای کوتاه پشت سر هم می‌آیند و این ترتیب در وزن عروضی مشکل‌ساز است، اما در وزن هجایی مشکلی به شمار نمی‌رود.

نوینم: نـ (پیشوند نفی) + **وین** (مادهٔ مضارع از مصدر **وینای** «دیدن»، مادهٔ ماضی: وینا) + **ـُ م** (شناسهٔ ۱ش‌م) = فعل مضارع التزامی منفی ۱ش‌م «نبینم».

دست ... کرم: دست کنم؛ فعل آغازین برای شروع کردن کاری: شروع کنم؛ آغاز می‌کنم.

واران: باران، استعاره از گریستن؛ شروع به باریدن (= گریستن) می‌کنم.

نرمی: به‌نرمی، نرم‌نرم، آهسته‌آهسته.

بوارم: بـ (پیشوند التزامی) + **وار** (مادهٔ مضارع از مصدر **وارای** «باریدن»، مادهٔ ماضی: **وارا**) + **ـُ م** (شناسهٔ ۱ش‌م) = فعل مضارع التزامی ۱ش‌م «ببارم» (= بگریم) در معنای اخباری «می‌گریم».

ترجمهٔ فارسی: «شبها ستارگان را یکی‌یکی می‌شمارم، پس از نیمه‌شبان گوش به راه تو دارم، نیمه‌شبی که تو را نبینم، آنگاه شروع به گریستن می‌کنم و به‌نرمی می‌بارم».

***

واله دل‌برده لاوانم شو و روز	سرشک از مژه وارانم شو و روز
نه بیماریم و نه چشمان کری درد	همین ذانم که نالانم شو و روز

wâła dɛł-berd-a lâw-ân-um ša:w u řüz / serešk az meža wâr-ân-um ša:w u řüz

na be:mâr-i-y-um u na čašm-ân kar-e dard / hame:n zân-um ke nâł-ân-um ša:w u řüz

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا.

وزن عروضی: فاعلاتن مفاعیلن فعولن / مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر مشاکل مسدّس محذوف/ هزج مسدّس محذوف).

واله: عاشق، مجنون؛ واژه‌ای کلیدی در ادب غنایی و موسیقی ایران باختری که نمادی برای لیلی و مجنون به‌شمار می‌رود و از اصطلاح **دو واله** برای آنان استفاده می‌شود. همچنین **دو واله**

نام یکی از مقام‌های تنبور است که به ذکر دلدادگی‌ها و مویه‌های لیلی و مجنون می‌پردازد و به «مجنونی» هم معروف است.[۱]

لاوانم: لاو (مادهٔ مضارع از مصدر **لاوای** «موییدن»، (نیز **لاواناى/ لاونای**)، مادهٔ ماضی: **لاوا**) + **ان** (پسوند صفت فاعلی) + ـُ م (شناسهٔ ۱ش‌م با حذف هست) = مویان هستم > مویانم.

لیلش به آواز بوطور ملاونا　　صدای زاری او سنگ متاونا [۲]
عمرم زندگیم دیده‌م گیانم!　　شادم به مردن نک بلوانم [۳]
خصوص چون خبر میاونانی　　گلان بلبلان ملاونانی [۴]

گاه شاعر با زیرکی بین **لاوان** (= صفت فاعلی: «مویان») و **لاوان** (ج لاو: «سیلاب‌ها») جناس تام برقرار کرده و آن دو را به خوبی در کنار هم به‌کار برده‌است:

بردانیش لاوان، بردانیش لاوان　　برد و لای بیان، بردانیش لاوان
و دست عشق وه، ویلَ وَ لاوان　　پیرالی راما، بردانیش لاوان[۵]

این مصدر در زبان‌های ایران باختری کاربرد بسیار گسترده‌ای دارد و مصدرهای لاواندن، لاواندَوه، لاوانَوه در کردی به‌کار می‌رود. معنای دقیق آن در فارسی «موییدن» است که در آن فرد همراه با گریهٔ خود به سوگواری، نوحه‌خوانی و مرثیه می‌پردازد. **لاوای** ساختاری

---

[۱] بشنوید: آهنگ‌های **دو واله** و **مجنونی** از علی‌اکبر مرادی و شهرام ناظری به ترتیب در آلبوم‌های **دو واله** و **آواز اساطیر**.

[۲] Laył-eš ba âwâz ba:w-ta:wr ma-łâwenâ / sedâ-y zâr-i a:w saŋ ma-tâwenâ.
«(مجنون) برای لیلی چنان به آواز مویه می‌نمود که صدای زاری او سنگ را آب می‌کرد» (صیدی ۱۹۷۱: ۸۸، ب ۸).

[۳] 'o:mr-em zindagi-m dida-m giyân-em / šâd-em ba mard-en, na-k ba-lawân-em.
«عمرم، زندگی‌ام، دیده‌ام، جانم! به مردن خودم شادم نه اینکه برای تو مویه کنم» (*کشکول شعر گورانی*، ک 40 b).

[۴] Xusu:s ču:n xabar ma-yâwenâ-n-i / guł-ân bułbuł-ân ma-łâwenâ-n-i.
«به‌ویژه آن دم که خبری (بد) می‌آید، بلبلان برای گل‌ها مویه می‌کنند» (مه‌وله‌وی ۱۳۸۲: ۴۰۹، ب ۶).

[۵] bardâ-n-iš lâw-ân, bardâ-n-iš lâw-ân / bard wa lâ-y bayan, bardâ-n-iš lâw-ân,
wa dast 'ašq-awa, we:ł-a waw lâw-ân / Pir-âli řâmâ, bardâ-n-iš lâw-ân.
«او را سیلاب برده‌است، او را سیلاب برده‌است؛ به کنار سنگی برد، او را سیلاب برده‌است».
«از دست عشق سرگردان و مویان است، پیرآلی (= پیرعلی) رفت (اما) او را سیلاب برده‌است» (*دورهٔ دیوانه گوره*، ص ۴۴، بند ۱۶۰).

موسیقایی نیز دارد که در آن فرد **لاوان/ لاونده** با صدایی حزین هنگام گریستن برای فرد دور از وی یا درگذشته یا گاه برای خود مویه و سوگواری می‌کند:

فدای بالاش بام شای سیاچاوان لاره و لنجه نکرد، لیوهٔ ویش لاوان[1]

بازتاب این رویکرد را در گوشه‌های مویه و مویهٔ زال در موسیقی ایرانی می‌توان دید.

مژه < میژه /me:ža/**:** پارتی: /miǰ(ag)/ :[myc(k')] : «مژه» (Mackenzie 1971: 55).

وارانم: ساختار این واژه را می‌توان به دو صورت بررسی کرد: ۱) **وار** (مادهٔ مضارع از **وارای** «باریدن»، مادهٔ ماضی: **وارا**) + **ان** (پسوند صفت فاعلی) + **ـُ م** (شناسهٔ ۱ش‌م با حذف فعل هست) = بارنده هستم، بارنده‌ام، بارانم (= سرشک‌باران/ سرشک‌بارنده هستم). ۲) **وار** (مادهٔ مضارع از **وارای** «باریدن»، مادهٔ ماضی: **وارا**) + ان (پسوند متعدی‌ساز از فعل لازم) + **ـُ م** (شناسهٔ ۱ش‌م) = فعل مضارع سادهٔ متعدی ۱ش‌م «بارانَم» در معنای اخباری «می‌بارانَم» (= سرشک می‌بارانم). با توجه به فضای کلّی دوبیتی و صفتهای فاعلی **لاوان** و **نالان**، خوانش نخست مناسب‌تر است.

نه بیاریم: نه ... نه (حرف ربط منفی دوگانه) + **بیاری** (بیار + ی: حاصل مصدر «ناخوشی، ناتندرستی، درد و مرض») + **م** (شناسهٔ ۱ش‌م با حذف فعل دار) = نه بیاری دارم.

کری: کر (مادهٔ مضارع از مصدر **کرای** «کردن»، مادهٔ ماضی: **کرا**) + **ی** */e:/ / e/* شناسهٔ ۳ش‌م) = فعل مضارع ساده ۳ش‌م «کند» در معنای اخباری «می‌کند».

ذانُم: (= ذانوم)، ذان (مادهٔ مضارع از مصدر **ذانای** «دانستن»، مادهٔ ماضی: **ذانا**) + ـُ م (شناسهٔ ۱ش‌م) = فعل مضارع ۱ش‌م «دانم» در معنای اخباری «می‌دانم»؛ ماضی: ذانام، منفی: نذانام، قسـ . ←

ازی نذانُم، ازی نذانُم تا ایسا پی رنگ هیچ نذانام [2]

---

[1] fedâ-y bâłâ-š bâ-m šâ-y seyâ-čâw-ân / lâra w lanâ na-kard, le:wa-y we:š-lâw-ân.
«فدای بالای شاه سیاه‌چشمان شوم که ناز و کرشمه‌ای برای مجنونِ خودمویان نکرد» (سیاهپوش ۱۳۷۹: ۳۳۲، ب ۱).

[2] azi na-zân-um, azi na-zân-um / tâ e:sâ pe: řaŋ he:č na-zânâ-m.
«من نمی‌دانم، من نمی‌دانم، تا اکنون به خاطر آلایش (درون) هیچ ندانستم» (برزنجه ۱۳۷۳ ۴۷۱، ب ۴).

تا ایمشو ذانوم، چون مبو ای کار بوینم مجلس، شاه [و] شهریار[1]

نالانم: نال (مادهٔ مضارع از مصدر **نالای** «نالیدن»، مادهٔ ماضی: **نالا**) + **ان** (پسوند صفت فاعلی) = **ـُ م** (شناسهٔ ۱ش‌م با حذف فعل هست) = فعل مضارع ۱ش‌م «نالنده‌ام، نالان هستم».

ترجمهٔ فارسی: «والهٔ دل‌برده‌ام و شب و روز مویانم، شب و روز سرشک از مژه بارانم.
نه بیماری دارم و نه چشمانم درد می‌کند، همین قدر می‌دانم که شب و روز نالانم».

نتیجه‌گیری

دربارهٔ زبان دوبیتی‌های باباطاهر همدانی اظهارنظرهای متفاوت و گوناگونی ارائه شده‌است، نگارنده در مقدمه پس از ذکر این اظهارنظرها و بررسی دستنویس‌های کهنی که دوبیتی‌های باباطاهر در آنها آمده، آنها را به دو دستهٔ روان و ساده، و دوبیتی‌های دارای یک واژه، عبارت، یک مصراع یا بیت مشکل و مبهم تقسیم کرده‌است. در یک بررسی متنی بیشترین حضور و بازتاب دوبیتی‌های باباطاهر در متون آیینی اهل حقّ دیده می‌شود که نشانی از زبان گورانی این دوبیتی‌ها است. نگارنده بر این اساس و همچنین دانش زبانی خود فرضیهٔ گورانی بودن زبان دوبیتی‌های باباطاهر را مطرح کرده‌است. پس از این مقدّمه در ۳ بخش به بررسی زبان قدیم مردم همدان و زبان دوبیتی‌های باباطاهر پرداخته و به دو نتیجه رسیده‌است:

۱- در بخش یکم با توجه به یادکرد مقدسی در *احسن التقاسیم* دربارهٔ زبان مردم همدان در سدهٔ ۴ ق با عبارت **واتُم واتو** /wâtum-wâto:/ «گویم گوید»؛ دو فعل مضارع از مصدر گفتن، زبان مردم همدان گورانی و عبارت یادشده بازتابی از نام‌گذاری سنّتی زبان‌ها و گویشهای غرب ایران است. برپایهٔ بررسی آماری و مقایسه با درصد واژگانی کاربرد مصدر **گفتن** در دیگر زبان‌ها تنها مصداق سخن مقدسی زبان گورانی است. عبارت نقل‌شده از قمی (سدهٔ ۴ ق) در *تاریخ قم* به نقل از دیوان‌های عجم در پایان دورهٔ ساسانی یا سدهٔ نخست هجری، با توجّه به کاربرد واژگان، اسم مصدر، حرف

[1] tâ e:m-ša:w zân-u:m, čün ma-b-o: i kâr / ba-win-ɛm maǰlɛs, šâh u šahrɛyâr.
«تا امشب مجلس شاه و شهریار را ببینم و بدانم این کار چگونه پیش می‌رود» (*جنگنامهٔ رستم و زنون*، ب ۷۷۴).

اضافه، صرف فعل و مقایسه با شواهد نوشتاری و گفتاری از زبان گورانی، عبارتی به زبان گورانی است.

۲- در بخش دوم و سوم ۵ دوبیتی مبهم و مشکل‌دار از دو دستنویس جنگ *موزهٔ قونیه* (مورخ ۸۴۸ ق) و *خلاصة‌الاشعار* (مورّخ ۱۰۰۷ ق) را انتخاب و با شیوه‌ای توصیفی بدون پیش‌داوری یا مراجعه به فرهنگ لغت و یا حتی تأمل و ژرف‌کاوی در معنای آنها دوبیتی‌ها را خوانده، شرح و معنی کرده‌است. در این شیوهٔ توصیفی نه تنها در خوانش، شرح واژگان و معنی ابیات مشکل و ابهامی جدی به چشم نیامد بلکه مشکلات و ابهامات آنها حل، غلط‌های نوشتاری متن تصحیح و دوبیتی‌ها معنی یافته‌اند؛ از این رو بنا بر دریافت نگارنده زبان دوبیتی‌های باباطاهر، گورانی است.



جنگ موزهٔ قونیه گردآوردهٔ بهاءالدّین قمی (مورّخ ۸۴۸ ق)، میکروفیلم کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران

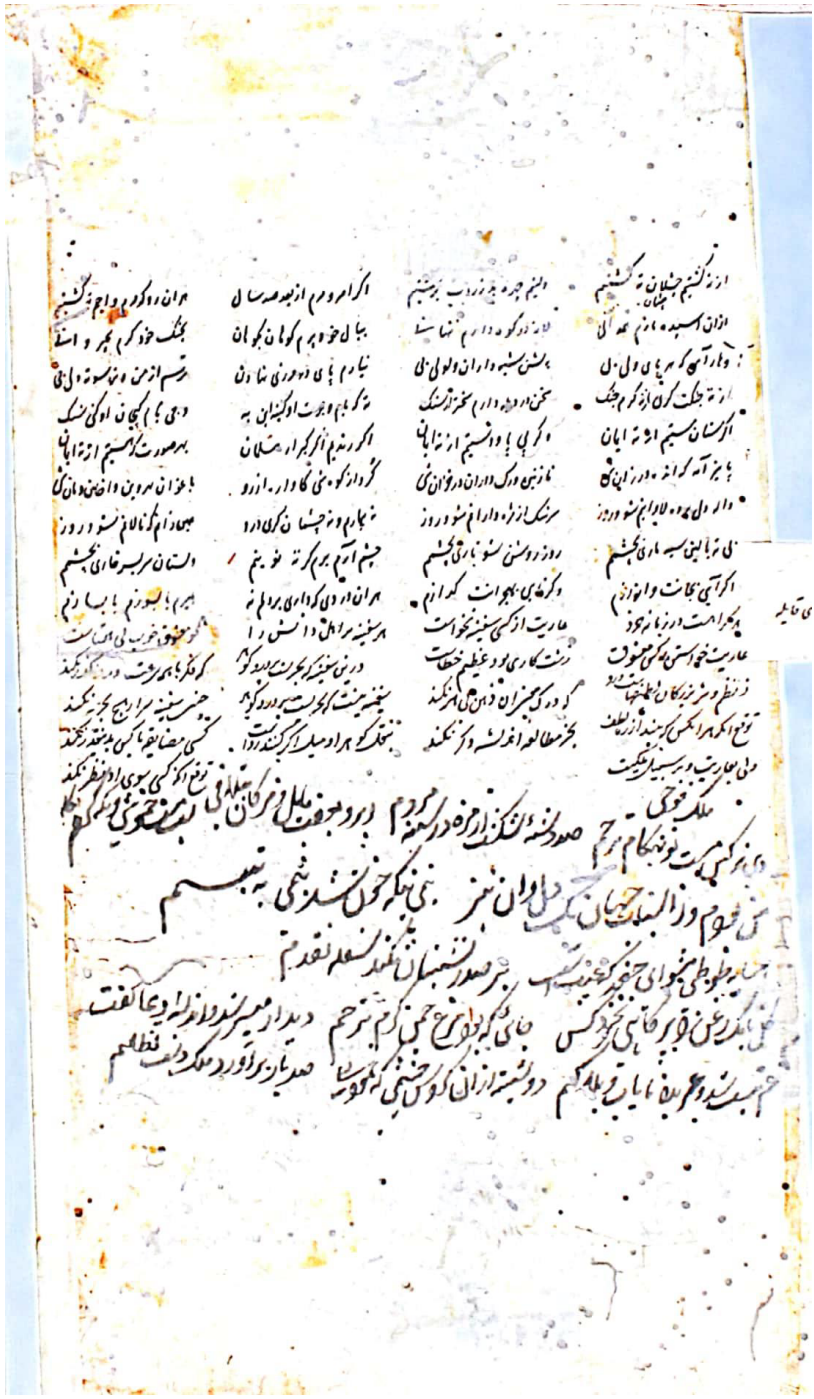


من کلام سلطان العارفین باباطاهر الهمدانی

آیه روزی که دل چندین بلاها
بشم آنان نبینم که نه وینم
جهانی دل ته و دل من از کی ترسی
ازته حیرم که خندان اورلن
از که دور از تو لانم چون نشانم
سلار آسمان چو دستان
کسی وارثم که کس وا جبار و روز
دست بواران کرم نمی بوارم
تمام کوه و در بر انی بگیان نیشم
صبر ایوب سان سونه دلان دا
چون نبینم که دیو نا پیم به نمند
وسن ناجاوران نیونه گه
نزه با دلسن بری سامانه سامان
که یارب از نخوانند با بر انند
باز منبعد دوشن نمی بو
نجه روزی نمی دستور مانی
سوک بار آدم پر بار منم
ای مترس از خدا چند آیم و نم
هرکه غافل چری غافل خوری تیر
زچنان نام ونه چانان نشان نه
راز اویان نبد درم دوایی
غلام دردست سر در نبه دارم
شرمسارم ازان واز اربرسم
نزه با رسن بری سامانه سامان
که یارب از نخوانند با بر انند

ای دخم انان گرم با یان تو بینند
وا گر گری خونه خوار ی با گر ری
ا ربو ای ۶ تیر بشوا نم ز دشتان
وا ز بیونه دالانم چون نشانم
وا بجیل ایک زنی هر دو پستان
وا نه کو بیش بن جاری در اموز
وا مشوان بیساربان بک بک نمانم
وا بگیان نیشم آبا بگیان نیشم
وا خوش عذابی که زنگی با دلان دا
وا بیدم پر دو رنا یم به نمند
وا گر کلامت کو اوسن ابنگی گه
وا سنبم کشته بی الونه دالان
وا چو ذوالسر دو رامان نام خوانند
وا دلی دارم که بیهو دشن نمی بو
وا با ده با ور کامشو شو رمانی
وا از خاک آدم با خاک منم
وا دل پر در دو اجند آیم نیشم
خوش ندای که در دو نا یان کری گه
پنجه روزی که این خرم گیان نه
سرگدان عشق که نا رو ابی
از از خانوابی اند نیشه الوم
از نشسته کاران کاره ترسم
گرگ نبل کشته بی الونه دالان
چو ذوالسر دو رامان نام خوانند
بجای وا گر جنه گو هر نامانی

انشینند و با چند بدامان
وا نه رازت کرند وا نه نشینند
ورکب بان بزاری از که نرسی
روا داری گرت خوانم نیای
از از بچا مبلانم چون نشانم
مبا کجی بکجی دسته دستان
که ان مارنه بشوا کی کرم روز
نقد بنیه شوان کوشش نه دارم
دو چشم از سین بزان بگیان نیشم
دو چشم زنگ سبش موان وا
تن و پوشش نوانایم به نمند
سرافرازی گرافگنه کی گه
آبی آمزه دارم صبح و شامان
نامیان باورنه نگان براند
نصیحت میکنم سود شش نمی بو
راه درپیش و منزل دور مانی
تن از دست آدم بجار منم
زفرقت بنوا جند آیم و نم
قدرت آوکنی بازی بزنجیر
زمین چیدان بر آسمان اسمان به
گرصبحان خوشی دور از خدایی
گنه از ورک داران دشته دایی
کلام آشفته زان کاره ترسم
آبی آمزه دارم صبح و شامان
نامیان باورنه نگان براند
پرشته چنه گردان خونه خوانی



خلاصة *الاشعار و زبدة الافکار*، دستنویس ش HL 218 کتابخانهٔ پتنه هند، مورّخ حدود ۱۰۰۷ ق

کتابنامه

آکوپیان (هاکوپیان)، ک./حصارف، ب. و م. ا. (۱۳۷۶)، *کردان گوران و مسألهٔ کرد در ترکیه*، ترجمهٔ سیروس ایزدی، تهران: هیرمند.

آواز اساطیر، (۱۳۷۹) (آلبوم موسیقی)، آهنگساز: علیرضا فیض بشی‌پور، آواز: شهرام ناظری، کرمانشاه: بیستون.

ابن‌عبدالحق بغدادی، صفی‌الدّین (۱۴۱۲ ق)، *مراصد الإطلاع علی اسماء الأمکنة و البقاع*، تحقیق علی‌محمد بجاوی، بیروت: الحلبی.

ابن‌ندیم، ابوالفرج (۱۳۸۱)، *الفهرست*، ترجمهٔ محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر.

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۴)، *شعر در ایران پیش از اسلام*، تهران: بنیاد و اندیشهٔ اسلامی.

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳)، *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت.

ادیب طوسی، محمّدامین (۱۳۳۷)، «فهلویات لری (باباطاهر)»، *نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز*، س ۱۰، شمـ ۱، ص ۱-۱۶.

آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۷۸)، *آتشکدهٔ آذر*، تصحیح میرهاشم محدّث، تهران: امیرکبیر.

اذکایی، پرویز (۱۳۷۵)، *باباطاهرنامه*، تدوین پرویز اذکایی، تهران: توس.

اردلان، شیرین (۱۳۸۷)، *خاندان کرد اردلان*، ترجمهٔ مرتضی اردلان، تهران: تاریخ ایران.

استرابو (۱۳۸۲)، *جغرافیا، سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان*، ترجمهٔ همایون صنعتی‌زاده، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار.

اسطورهٔ ببر بیان (۲۰۰۳)، به تصحیح محمّد مکری، پاریس: لوون.

اکبری مفاخر، آرش، (۱۳۹۶) مقدّمه و یادداشت‌ها بر *رزمنامهٔ کنیزک* (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زریران)، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

اکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۷)، *در کوی آرشان* (بیست گفتار دربارهٔ حماسه‌سرایی در ایران باختری)، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار/سخن.

اکبری مفاخر، آرش (۱۴۰۰)، مقدمه و یادداشت‌ها بر *جنگنامهٔ رستم و زنون*، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار/سخن.

التونجی، محمد (۱۹۹۹)، *الیزیدیون، واقعهم، تاریخهم، معتقداتهم*، بیروت: المکتبة الثقافیة.

العزاوی، عباس (۱۹۳۵)، *تاریخ الیزیدیه و اصل عقیدتهم*، بغداد، مکتبات العاصمة.

الهی، نورعلی (۱۳۷۳)، *برهان الحق*، به کوشش تقی تفضّلی، تهران: جیحون.

اوحدی بلیانی، تقی‌الدّین (۱۳۸۸)، *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.

اوحدی بلیانی، تقی‌الدّین (۱۳۸۹)، *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، تصحیح ذبیح الله صاحبکاری و آمنه فخراحمد، تهران: میراث مکتوب.

اوحدی بلیانی، تقی‌الدّین، *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، دستنویس شمـ ۵۳۲۴ کتابخانهٔ ملک، سدهٔ ۱۱ ق.

اورنگ، م. (۱۳۵۰)، *سروده‌های باباطاهر همدانی*، تهران: پرچم.

برزنجه، دورهٔ برزنجه و ابتدای دورهٔ پردیور (۱۳۷۳)، به‌کوشش امرالله شاه‌ابراهیمی، کرمانشاه: صحنه.

بلاذری، احمد بن یحیی (۱۸۶۶)، *کتاب فتوح البلدان*، چاپ دوخویه، لیدن: بریل.

بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان* (۱۳۴۶)، ترجمهٔ آذرتاش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

بلو، جویس (۱۳۸۳)، «گورانی و زازا»، *راهنمای زبان‌های ایرانی* (ج ۱)، ویراستار: رودیگر اسمیت، ترجمهٔ حسن رضایی باغ‌بیدی و همکاران، تهران، ققنوس، صص ۵۵۵-۵۶۲.

بویس، مری (۱۳۶۸)، *دو گفتار دربارهٔ خنیاگری و موسیقی ایرانی*، ترجمهٔ بهزاد باشی، تهران: آگاه.

بۆرەکەیی (سفی‌زاده)، سدیق (۲۰۰۸)، *مێژووی وێژەی کوردی*، هەولێر، ئاراس.

بهاءالدّین قمی، *جنگ موزهٔ قونیه*، دستنویس شمـ ۲۵٤٦ (میکروفیلم شمـ ۳۲۱ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران)، مورّخ ۸٤۷-۸٤۸ ق.

بهار، مهرداد (۱۳۵۷)، «شعری چند به گویش همدانی از باباطاهر»، *پژوهشنامهٔ فرهنگستان زبان ایران*، شمـ ۳: ۵-۲۲.

بیژن و منیجه به زبان گورانی (۱۹۶۶)، به‌کوشش محمد مکری، پاریس: مرکز تتبّعات علمی.

بیسارانی، مصطفی (۱۳۷۵)، *دیوان*، به‌کوشش حه‌کیم مه‌لا سالح، سنندج: مهرگان.

بیسارانی، مصطفی (۱۳۹۵)، *دیوان*، به‌کوشش عبدالله حبیبی، سنندج: کردستان.

پورجوادی، نصرالله (۱۳۹۴)، *باباطاهر*، شرح احوال و نگاهی به آثار ابومحمّد طاهر جصّاص همدانی، تهران: فرهنگ معاصر.

پورشریعتی، پروانه (۲۰۱۱)، «پارتیان و گردآوری شاهنامه‌های مرجع»، ترجمهٔ آوا واحدی، *ایران‌نامه*، س ۲۶، شمـ ۱-۲: ۱۱۷-۱۵۴.

«تذکرهٔ اعلی»، *مجموعهٔ رسائل و اشعار اهل حق* (۱۹۵۰)، به‌اصلاح ایوانف، بمبئی: قادری.

تذکرهٔ اعلی، سرانجام خاندان آتش‌بگی اهل حق (۲۰۱۷)، تصحیح محمدعلی سلطانی، هه‌ولێر.

تفضّلی، احمد (۱۳۸۵)، «فهلویات»، ترجمهٔ فریبا شکوهی، *نامهٔ فرهنگستان*، شمـ ۲۹: ۱۱۹-۱۳۰.

تفضّلی، احمد (۱۳۷۶)، *تاریخ ادبیات ایران قبل از اسلام*، تهران: سخن.

تقی‌الدّین کاشانی، *خلاصة‌الاشعار و زبدة‌الافکار*، دستنویس شمـ HL 218 کتابخانهٔ پتنه هند، مورّخ حدود ۱۰۰۷ ق.

جنگ *اشعار اهل حق*، دستنویس شمـ ۱۷٤۵۰ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی.

جنگ‌*نامهٔ رستم و زنون* (۱۴۰۰)، به‌کوشش آرش اکبری مفاخر، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار /سخن.

جوهری تبریزی، عبدالله، *مجمع الفواید*، دستنویس شمـ ۳۲۹۰ دانشگاه تهران.

جیحون‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۴۵)، *شاهنامهٔ حقیقت یا حق الحقایق* ، به‌کوشش محمد مکری، تهران: انستیتوی ایران و فرانسه.

جیحون‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۶۳)، *حقّ الحقایق* (*شاهنامهٔ حقیقت*)، به‌کوشش نورعلی الهی، تهران: جیحون.

حسن بن محمّد قمی (۱۳۱۳)، *تاریخ قم*، به‌کوشش جلال‌الدّین طهرانی، تهران.

حسن بن محمّد قمی (۱۳۸۵)، *تاریخ قم*، ترجمهٔ حسن بن علی بن عبدالملک، تصحیح محمّدرضا انصاری قمی، قم: کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی.

حسن بن محمّد قمی، *تاریخ قم*، دستنویس M 438، دانشگاه کالیفرنیا UCLAT، مورّخ ۱۲۹۷ ق.

حسن بن محمّد قمی، *تاریخ قم*، دستنویس شمـ ۲۴۷۲، کتابخانهٔ ملّی ایران، مورّخ ۸۳۷ ق.

حسن‌دوست، محمّد (۱۳۹۳)، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حسینی آبباریکی، آرمان (۱۳۹۲)، «بررسی ویژگی‌های زبانی و دستوری دوبیتی‌های باباطاهر همدانی»، *پیام بهارستان*، س ۵، شمـ ۲۰: ۳۹-۶۱.

حمزةبن الحسن الاصفهانی (۱۹۸۶)، *التنبیه علی حدوث التصحیف*، حققه محمداسعد طلس، دمشق.

خانلری، پرویز ناتل (۱۳۲۴)، «دوبیتی‌های باباطاهر»، *پیام نو*، س ۱، شمـ ۸: ۲۶-۳۰، شمـ ۹: ۳۹-۳۷، ۶۰.

خوارزمی، محمّد بن احمد (۲۰۰۸)، *مفاتیح العلوم*، تحقیق عبدالأمیر أعسم، بیروت.

خه‌زنه‌دار، مارف (۲۰۰۱)، *مێژووی ئه‌ده‌بی کوردی*، هه‌ولێر: په‌روه‌رده.

داستان برزو و رستم (زیر چاپ)، به‌کوشش آرش اکبری مفاخر.

دبیرمقدم، محمّد (۱۳۹۲)، *ردەشناسی زبان‌های ایرانی*، تهران: سمت.

دفتر رموز یارستان (بی‌تا)، به‌کوشش قاسم افضلی شاه ابراهیمی، تهران.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران.

دورهٔ دیوانه گوره یا دیوان عالی یاران حقیقت بر فراز کوه شاهو (۱۹۷۷)، تصحیح محمّد مکری، پاریس: مرکز تتّبعات علمی.

دو واله (۱۳۸۸)، (آلبوم موسیقی)، آهنگساز و خواننده: علی‌اکبر مرادی، تهران: ماه‌ریز.

دیوان گوره (۱۳۸۲)، به‌کوشش محمّد حسینی، کرمانشاه: باغ نی.

«دورهٔ بهلول»، *بهلول دانا و یاران حقیقت* (۱۹۷۴)، تصحیح محمّد مکری، پاریس: مرکز تتّبعات علمی.

«دورهٔ دامیاری»، *صیاد الهی و شاهباز الهی* (۱۹٦۷)، تصحیح محمّد مکری، آلمان: ویسبادن.

رابینو، یاسنت لویی (۱۳۳٦)، *مازندران و استرآباد*، ترجمهٔ غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.

راشد محصّل، محمدرضا (۱۳۹۱)، «سنّت قصه‌پردازی و موقعیت گوسان‌ها در نقل روایات پهلوانی»، *پژوهشنامهٔ ادب حماسی*، س ۸، شمـ ۱۴: ۶-۲۲.

رزمنامهٔ کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زریران) (۱۳۹۷)، ویراست ۲، به‌کوشش آرش اکبری مفاخر، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

رضایی باغ‌بیدی، حسن (۲۰۰۹)، *تاریخ زبان‌های ایرانی*، ژاپن.

روحانی، محمود (۱۳٦۸)، *المعجم الإحصائی لألفاظ القرآن الکریم*، مشهد: آستان قدس رضوی.

ریاحی، محمّدامین (۱۳٦۷)، «ملاحظاتی دربارهٔ زبان کهن آذربایجان»، *ناموارهٔ دکتر محمود افشار* (ج ۴)، به‌کوشش ایرج افشار و کریم اصفهانیان، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار یزدی، صص ۱۹۴۶-۱۹۱۰.

زیور حقیقت [مجموعهٔ کلام‌های اهل حقّ به زبان گورانی] (۱۳۸۷)، رونوشت قباد قبادی.

زرشناس، زهره (۱۳۸۴)، *میراث ادبی روایی در ایران باستان*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

سجّادی، صادق (۱۳۹۳)، «باوندیان»، *تاریخ جامع ایران*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۷)، صص ۶۷-۱۱۶.

سجّادی، علاءالدین (۱۹۵۲)، میژوی ئەدەبی کوردی، بەغداد: چاپخانهٔ معارف.

سجّادی، مهدی، (۱۳۹۹)، «گورانی، هورامی و کردی، یک بررسی زبان‌شناسی در پاسخ به ...»، *جستارهای زبانی*، س ۱۱، شمـ ۵۸: ۳۳۱-۳۶۱.

سرانجام (سه‌رئه‌نجام)، مجموعهٔ کلام‌های یارسان (۲۰۰۷)، به‌کوشش طیّب طاهری، سلیمانیه: انستیتوی فرهنگی کرد.

سروری کاشانی، محمّدقاسم بن حاجی محمّد (۱۳۳۸)، *مجمع الفرس*، به‌کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران: علمی.

سفینهٔ تذکرة الشعراء، دستنویس جنگ ش ۹۰۰ مجلس، سدهٔ ۸ ق.

سلطانی، محمّدعلی (۱۳۶۴-۱۳۸۶)، *حدیقهٔ سلطانی*، کرمانشاه: سها.

سیاهپوش، ملّاحقعلی (۱۳۷۹)، *دیوان*، به‌اهتمام عبدالسعید حقیقی مقدّم، خرّم‌آباد: پیغام.

شرفکندی (هه‌ژار)، عبدالرحمن (۱۳۸۵)، *فرهنگ کردی- فارسی هه‌ژار*، تهران: سروش.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۷)، «رودکی و رباعی»، *ناموارهٔ دکتر محمود افشار* (ج ۴)، به‌کوشش ایرج افشار و کریم اصفهانیان، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار یزدی، صص ۲۲۳۰-۲۲۴۲.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۸۹)، *تاریخ ساسانیان*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۱)، «اشعار محلی جامع الالحان»، *زبانشناسی*، س ۹، شمـ ۱۷: ٥٤-٦٤.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۵)، *تکوین زبان فارسی*، تهران: دانشگاه آزاد ایران.

صفی‌زاده بوره‌که‌یی، صدیق (۱۳۸۰)، *فرهنگ کردی ـ فارسی*، تهران: پلیکان.

صفی‌زاده، صدیق (۱۳۶۱)، *نوشته‌های پراکنده دربارهٔ یارسان اهل حقّ*، تهران: عطائی.

صیدی (۱۹۷۱)، *دیوان*، کۆکردنه‌وه‌و شی‌کردنه‌وه‌ی محمدامین کاردوخی، سلیمانی: کاردوخی.

عبدالقادر مراغی (۱۳۷۲)، *جامع الالحان*، به‌اهتمام تقی بینش، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

غلامی، سالومه (۱۳۹۹)، «گویش‌شناسی اشعار باباطاهر و اهمیّت آن در بازسازی زبان بومی پیشین همدان»، *پژوهش‌های زبانشناسی تطبیقی*، س ۱۰، شمـ ۲۰: ۴۵-۷۸.

فصیح خوافی، احمد بن محمّد، (۱۳۸۶)، *مجمل فصیحی*، به‌کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.

-فیروزبخش، پژمان (۱۴۰۲)، فهلویات، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار/سخن.

قیس رازی، شمس (۱۳۳۸)، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، به‌کوشش محمّد قزوینی، تهران: دانشگاه تهران.

قیس رازی، شمس (۱۳۷۳)، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، به‌کوشش سیروس شمیسا، تهران: فردوس.

قیس رازی، شمس «المعجم فی معاییر اشعار العجم»، مجموعهٔ سه رساله، دستنویس شمـ ۱۵۵۰ کتابخانهٔ مجلس، مورّخ ۷۳۹ ق.

کشکول شعر گورانی، دستنویس British Museum, Or. 6444، مورّخ ۱۱۹۶-۱۱۹۸ ق.

کەشکۆڵە شیعرێکی کوردی «گۆرانی» (۱۹۹۸)، دستنووسی ژمارە Or. 6444 کتێبخانەی بریتانیا، ساغ کردنەوەو سەرتانووسینی ئەنوری سوڵتانی، لەندەن: تراستی سۆن بۆ کوردستان.

کوکب، میرزا مهدی خان (۱۹۰۴)، *اشعار باباطاهر همدانی*، بمبئی.

گنجینهٔ یاری (بی تا)، رونوشت کاظم نیک‌نژاد، نسخهٔ عکسی، شمـ ثبت ۱۱۸۵۷۴، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

گیست، جون، س. (۲۰۰۶)، *تاریخ الیزیدیین*، ترجمهٔ عماد جمیل مزوری، بیروت: الدار العربیة للموسوعات.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، *شکل‌گیری زبان فارسی*، ترجمهٔ مهستی بحرینی، تهران: هرمس.

لوکوک، پی‌یر (۱۳۸۲)، *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمهٔ نازیلا خلخالی، تهران، فرزان روز.

ماهیدشتی، سیّدیعقوب (۱۳۷۷)، *دیوان*، به‌اهتمام محمّدعلی سلطانی، تهران: سها.

مرادی، محمّدرئوف/جلیلیان، آکو (۱۳۹۴)، *گنجینهٔ گویش‌های ایرانی* (استان کرمانشاه)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

مردوخ روحانی، بابا (۱۳۶۴)، *تاریخ مشاهیر کرد، عرفا، علما، ادبا*، شعرا، تهران: سروش.

مشکور، محمّدجواد (۱۳۹۳)، *جغرافیای تاریخی ایران باستان*، تهران: دنیای کتاب.

مقدسی، ابوعبدالله محمّد بن احمد (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمهٔ علی‌نقی منزوی، تهران: کومش.

مقدسی، ابوعبدالله محمّد بن احمد (۱۸۷۶)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، لیدن: بریل.

مکری، محمّد، (۱۳۲۹)، *گورانی یا ترانه‌های کردی*، تهران: بی‌نا.

ملّاپریشان، (۱۳۳۵)، *پریشان نامه*، گردآورنده: فتحعلی حیدری زیباجوئی، کرمانشاه: چاپ محمدی.

ملّاپریشان، *پریشان‌نامه*، دستنویس کتابخانهٔ ملی، شمـ ۲۹۳۵۵۵.

ملّاپریشان، *پریشان‌نامه*، دستنویس مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، شمـ ۱۸٤۵.

مهرآبادی، میترا (۱۳۸۷)، *تاریخ سلسله‌های محلّی ایران*، تهران: دنیای کتاب.

مه‌ردوخی کردستانی، موحه‌مد (۱۳۸۵)، *فه‌رهه‌نگی مه‌ردوخ*، سنندج: پرتو بیان.

مه‌وله‌وی، عبدالرحیم بن سعید معدوم کرد (۱۳۷۸)، *دیوان*، به‌کۆشش مه‌لا عبدالکریمی مدرس، سنندج: کردستان.

مینوی، مجتبی (۱۳۳۵)، «از خزاین ترکیه (۱)»، *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران*، س ۴، شمـ ۲: ۷۵-۴۲.

نامهٔ سرانجام (۱۳۷۵)، به‌کۆشش صدیق صفی‌زاده، تهران: هیرمند.

ندیم، ابی‌الفرج محمد بن ابی‌یعقوب اسحاق (۱۳۵۰)، *الفهرست*، تحقیق رضا تجدّد، طهران: دانشگاه.

ندیم، ابی‌الفرج محمد بن ابی‌یعقوب اسحاق (۲۰۰۹)، *کتاب الفهرست*، تحقیق ایمن فؤاد سیّد، لندن.

نفیسی، سعید، (۱۳۲۴) «پور فریدون»، *پیام نو*، س ۱، شمـ ۱۱: ۲۲-۲۳، ۲۵.

هدایت، رضاقلی خان (۱۳۴۴)، *ریاض‌العارفین*، به‌کۆشش مهرعلی گرگانی، تهران: کتابفروشی محمودی.

هندوشاه نخجوانی (۱۳۵۵)، *صحاح الفرس*، تصحیح عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

یاقوت حموی بغدادی (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، بیروت.

Baily, D. (2018), *Afrâsɛyâb grammar of Gawaǰū Gūrānī*, Göttingen.

Bartholomae, C. (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

Boyse, M. (1957), "The Parthian Gōsān and Iranian Minstrel Tradition", *The Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland* 1. 2: 10-45.

Elwell-Sutton, L. P. (1988), "Bābā Ṭāher ʻOryān", *Encyclopedia Iranica* III: 296-297.

de Gobineao, A. (1895), *Trois ans en Asie*, Paris.

Hadank, K. (1926), "Die sprache der vierzeller des Bâbâ Tâhir", *Kurdisch-Persishe Forschungen von Oskar Mann*, Berlin, pp. xxxvii-lv.

Heron A. (1902), *The Lament of Bābā Ṭāhir*, London.

Huart, C. (1885), "Les Quatrains de Bâbâ Tâhir ʻOryân en Pehehlevi musulman", *Journal Asiatique* VI: 502-545.

Kent. R. G. (1953), *Old Persian: Grammar; Texts, Lexicon*, New Hawen/ Connecticut.

Mackenzie, D.N. (1965), "Some Gorānī Lyric Verse", *BSOAS* 28. 2: 255-283.

Mackenzie, D.N. (1966), *The Dialect of Awroman* (*Hawrâmân Luhōn*),

Kobenhaven.

Mackenzie, D.N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionery*, London.

Mackenzie, D.N. (2005), "Gurāni", *Encyclopaedia Iranica* XII: 401-402.

Mahmoudveysi, P. et. al.,(2012), *The Gorani language of Gawraǰū a village of West Iran*, Wisbaden.

Minorsky, V. (1943), "The Gūrān", *BSOAS* 11: 75-103.

Minorsky, V. (1986), "Bābā Ṭāhir", *The Encyclopedia of Islam* I: 839-842.

Mokri, M. (1966), *Bīžan-u Manīja*, Paris.

Mokri, M. (1967), *Le Chasseur de Dieu et le mythe du Roi-Aigle*, Wiesbaden.

Mokri, M. (1974), *Cycle des Fidèles Compagnons a l' époque de Buhlûl, Appendice Dawra-y Buhlûl*, Paris.

Mokri, M. (1977), *La Grande Assemblée des Fidèles de Vérité au Tribunal sur le mont Zagros en Iran* (*Dawra-y Dīwāna-Gawra*), Paris.

Moosa, M. (1988), *Extremist Shiitea the Ghulat Sects*, New York.

Sa'īd Khan [Kurdestani] (1927), "The Sect of Ahl-i-Haqq (Ali Ilahis)", *The Moslem World* 17. 1: 31-42.

Strabo, (1961) *Geography of Strabo*, H. L. Jones (tr.), London.

Tafazzoli, A. (1999), "Fahlavīyāt", *Encyclopedia Iranica* IX: 158-162.

Wolff, F. (1965), *Glossar zu Firdosis Schahname*, Berlin.

The Language of Bābā Ṭāhir's Couplets

Arash Akbari-Mafakher
The Center of the Great Islamic Encyclopaedia, Tehran

Abstract

The article examines the remaining written examples of the ancient language spoken by the people of Hamadan, as quoted by Maqdisī and Qumī (4th century AD), to understand Bābā Ṭāhir's couplets. It also identifies Bābā Ṭāhir's couplets in manuscripts dating from the 7th to the 11th century AD, as well as in ritual texts of Ahl al-Ḥaqq in the Gorānī language. Bābā Ṭāhir's couplets are categorized as simple and ambiguous, and to determine their linguistic scope, five ambiguous

and problematic couplets have been selected from the *Jung* of the Konya Museum (dated 848 AH) and Taqī al-Dīn Kāšānī's *Xulāsat al-aš'ār* (dated 1007 AH). Using the descriptive method, the author has read and explained the words and meanings of these couplets and concluded that the old language of the people of Hamadan and the couplets of Bābā Ṭāhir are Gorānī.

Keywords: Bābā Ṭāhir, Hamadan, Fahlavī, Fahlavīyāt, Cuoplet (*Dobeytī*)